



ضرورت شناسائی کشتار شصت و هفت به عنوان جنایت علیه بشریت

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

صفحه ۲



لیست جانبازان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در کشتار سال ۱۳۶۷ (فاجعه ملی)

صفحه ۷



اعتصابات معدنچیان بافق، جلوه ای درخشان از پایداری، روشن بینی و همبستگی

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

صفحه ۲



در این شماره می خوانید:

دولتی کردن فعالیت رسانه ای علی صمد صفحه ۵

پس از دستگیری شوهرم، فهمیدم که حامله ام صفحه ۹

دو ماه به آزادی شوهرم از زندان مانده بود که اعدام شد! صفحه ۱۱

ضرورت شناسائی کشتار شصت و هفت به عنوان جنایت علیه بشریت



پن روزها بیست و شش سال از قتل عام هزاران زندانی سیاسی بی‌دفاع در ایران می‌گذرد. ابعاد و کیفیت این جنایت، ایجاب می‌کند که آنچه به دستور رهبر وقت جمهوری اسلامی و به دست نهادهای قضائی و امنیتی حکومت در تابستان سال ۱۳۶۷ انجام گرفت، به عنوان جنایت علیه بشریت شناخته شود. جنایت علیه بشریت، با تعریف حقوقی پذیرفته شده برای آن، مشمول مرور زمان نمی‌شود. پیگیری جنایت علیه بشریت به مرزهای جغرافیایی محدود نیست. سازوکارهای معینی در عرصه بین‌المللی برای رسیدگی به جنایات علیه بشریت وجود دارد. جامعه بین‌المللی از برگزاری محاکمات نورنبرگ برای رسیدگی به جنایات نازی‌ها بدین سو، سابقه‌ای معین از تعاریف حقوقی و معیارهای قانونی در اختیار دارد که در طول نزدیک به هفت دهه اخیر تکامل یافته و تدقیق شده است. لازم است با استفاده از این معیارها و ابزارهای حقوقی، پیگیری جنایت بزرگ بیست و شش سال پیش در زندان‌های ایران وارد مرحله عملی و جدید شود. در ربع قرن گذشته بسیار افشاگری و روشننگری درباره فاجعه ملی شصت و هفت صورت گرفته است. شاهدان عینی بسیاری با نقل مشاهدات خود که تطابق قابل توجهی با هم دارد، به کشف حقیقت یاری رسانده‌اند. هزاران صفحه از این مشاهدات منتشر شده است. مصاحبه‌ها و اظهارات بسیاری را نیز باید به شهادت‌های مکتوب افزود. فهرست‌هایی با مشخصات دقیق قربانیان در دسترس است. حتی برخی مقامات خود حکومت نیز اظهاراتی در این مورد داشته‌اند، غالباً یا برای اعلام عدم دخالت خود در آن رویدادها یا برای توجیه جنایات تحت عنوان شرایط غیرعادی.

این مقدار از شواهد و مدارک که در دست است کافی است تا با مراجعه به نهادهای بین‌المللی برای تثبیت کشتار ۶۷ به عنوان جنایت علیه بشریت اقدام شود. ما پیشنهاد می‌کنیم نهادی از خانواده‌ها و بستگان قربانیان بدین منظور شکل گیرد و از نهادهای بین‌المللی شناسایی رسمی قتل عام بیست و شش سال پیش زندانیان سیاسی در ایران به عنوان جنایت علیه بشریت را بخواهد. ما آماده‌ایم امکانات سازمان خود را در اختیار چنین نهادی قرار دهیم و در گردآوری اطلاعات و شواهد، برقراری تماس با بستگان قربانیان و نیز تماس با نهادهای بین‌المللی به چنین نهادی یاری رسانیم.

همزمان با چنین فعالیت‌هایی، لازم است در حرکات سیاسی روزمره نیز به موضوع کشتار شصت و هفت توجه بیشتری شود. اکنون که حکومت جمهوری اسلامی به مذاکره با جامعه جهانی تن داده است، باید رسیدگی به کشتار ۶۷ نیز در دستور کار مذاکرات قرار گیرد. ما از دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی طرف مذاکره با جمهوری اسلامی می‌خواهیم حکومت ایران را برای پایان دادن به سیاست سکوت و انکار در مورد کشتار ۶۷ تحت فشار بگذارند. شرایط هیچ‌گاه برای پیگیری مسئولیت جنایات سال شصت و هفت به حد امروز مساعد نبوده است. جمهوری اسلامی باید برای اثبات جدی بودنش در تغییر سیاست‌های گذشته، پاسخگوئی در مورد قتل عام ۶۷ را بپذیرد و در کشف حقیقت آن رویداد با نهادهای بین‌المللی همکاری کند.

تنش‌زدائی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی از نظر افکار عمومی جهان پایدار و قابل اعتماد نخواهد بود مگر اینکه این تنش‌زدائی با نخستین گام‌های عملی حکومت ایران برای پاسخگوئی در مورد قتل عام ۶۷ همراه شود. در روابط جهانی، حد اعتماد به حکومت‌ها، بستگی مستقیم با رفتار آنها با شهروندان کشور خود دارد. و در ایران، ملاک سنجش رفتار جمهوری اسلامی با شهروندان ایران، پاسخگوئی حکومت درباره رفتارش در بیش از سه دهه گذشته است.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۳۰ مرداد ۱۳۹۳ (۲۱ آگوست ۲۰۱۴)

اعتصابات معدنچیان بافق، جلوه ای درخشان از پایداری، روشن بینی و همبستگی



دومین دور اعتصاب معدنچیان سنگ آهن بافق، امروز نهمین روز خود را پشت سر گذاشت. همزمان با اعتصاب کارگران، گروه وسیعی از خانواده‌های آنان و مردم، همچنان به تحصن خود در برابر فرمانداری بافق ادامه می‌دهند. تحصن خانواده‌ها به دنبال بازداشت چند تن از کارگران، که اکنون به ۹ نفر رسیده، آغاز شد.

نخستین دور اعتصاب قریب به ۵ هزار معدنچی سنگ آهن بافق در اردیبهشت امسال با خواست لغو خصوصی سازی معدن بافق رخ داد. این اعتصاب پس از ۲۹ روز با اعلام موافقت دولت با خواست اعتصابیون، پایان گرفت. اما در آستانه سر آمدن مهلت کارگران به دولت برای لغو فروش باقیمانده سهام معدن، هم نشانه‌های تجدید نظر در این امر و هم تعلل در اجرای دیگر تعهدات دولت نسبت به کارگران آشکار شدند.

دو دور اعتصاب معدنچیان سنگ آهن بافق جلوه درخشانی از پایداری، روشن بینی و همبستگی بوده اند. پیشبرد موفقیت آمیز اعتصاب نخست به مدت ۲۹ روز و استقامت کنونی در دور دوم اعتصاب، مراقبت از دستاوردهای اعتصاب نخست و پیگیری آنها، هوشیاری در برابر سیاست تفرقه افکن دولت، نشانند مطالبه توقف خصوصی سازی بر تارک مطالبات و تعرض به سیاست خصوصی سازی ناعادلانه - به روایی که در جمهوری اسلامی پیش رفته و اکنون نیز به همان روال جریان دارد، پافشاری بر آزادی همه کارگران دستگیر شده بدون رعب از کشاندن یگانهای ویژه به میدان مقابله توسط دولت، برخورداری از حمایت و همبستگی مردم بافق در هر دو نوبت اعتصاب، که در نوبت دوم با حضور منظم و دم افزون آنان در تحصن نیز همراه شده است، ... همه و همه تجلیات عالی آن پایداری، روشن بینی و همبستگی اند. اعتصاب اخیر به هر نتیجه ای بیانجامد، بدون تردید این حرکت معدنچیان بافق در تمامیت اش، نقطه عطفی را در مبارزات جاری کارگران ایران و برگی زرین از تاریخ این مبارزات را شکل خواهد داد.

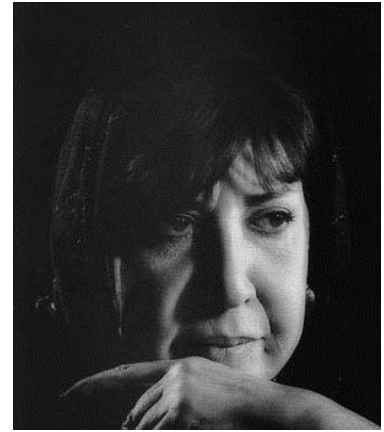
گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) موفقیت کارگران بافق را در عرضه این تجربه گرانبها، به آنان تبریک می گوید؛ همبستگی خود را با آنان ابراز می دارد، و به همراه شان خواهان زدودن فضای سرکوب که دولت بر اعتصاب تحمیل کرده، و آزادی بی قید و شرط تمام دستگیرشدگان است.

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۵ شهریور ۱۳۹۳ (۲۷ اوت ۲۰۱۴)

درسوگ "جان دلارای غزل"

یک متر و هفتاد صدم افراشت قامت سختم
 یک متر و هفتاد صدم از شعر این خانه منم
 یک متر و هفتاد صدم پاکیزگی ساده دلی
 جان دلارای غزل، جسم شکیبای زخم
 سیمین بهبهانی



خاموشی سیمین بهبهانی «جان دلارای غزل» ایرانیان و به ویژه جامعه ادبی و فعالین جنبش مدنی میهن‌مان را به سوگ نشاند. بزرگ بانویی که نه تنها در حوزه ادبی، بلکه در عرصه سیاسی نیز نقش بسزایی در مبارزات اجتماعی ایران به ویژه در دهه‌های اخیر ایفا کرده است. او زنی با جسارت بود و ترس نمی‌شناخت. در برابر هیچ چماقی سر تسلیم فروود نیاورد و تا می‌توانست در تجمعات اعتراضی شرکت می‌کرد و همان حضورش در هر حرکتی، دل‌گرمی برای نسلی بود که اقبال هم‌زیستی با او را در یک عصر داشتند.

سیمین بهبهانی شاعری بود با بینش اجتماعی و از زمره پیشاهنگان جامعه‌ی روشنفکری؛ کنش‌گری که در سطر سطر شعرها و غزل‌هایش دغدغه‌های اجتماعی و انسانی نهفته بود. او انسانی فرهیخته بود که با نوشته‌هایش با مردم و برای مردم زیست و به حق «مادر ایران» لقب گرفت.

فقدان سیمین بهبهانی ضایعه‌ی بزرگی برای جامعه ادبی، اجتماعی و سیاسی میهن‌مان خواهد بود. درگذشت او را به خانواده و فرزندان و همه‌ی مردم ایران تسلیت می‌گوییم.

گروه کار زنان سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت

پس از دستگیری...

ادامه از صفحه ۱۰

آیا شما با این نظر موافقت می‌کنید: "برخی از اعضای گروه‌های سیاسی مسلح بوده‌اند و برخی در ترور حکومتی‌ها نیز دست داشته‌اند و برای همین حکومت حق داشته آنها را وابستگان آنها را بکشد" اگر با این نظر موافقت می‌کنید آیا حق نداشتند که در دادگاهی عادلانه و علنی محاکمه شوند و از خود دفاع کنند؟

من مخالفم، هر گروه سیاسی مخالف رژیم و یا هر شخص مخالفی حتی اگر مسلح باشد باید در یک دادگاه عادلانه و علنی محاکمه شود.

به نظر شما این که برخی از خانواده‌ها و دادخواهان تلاش می‌کنند تا برای دانستن حقیقت گذشته را واکاوی کنند کار درستی است یا باید گذشته را به فراموشی سپرد و تنها به حال و آینده نگاه کرد؟

کار درستی است، باید این زخم‌های کهنه ترمیم شوند، اگر این کار را نکنیم نمی‌توانیم با اطمینان به آینده پا بگذاریم.

آیا شما با این نظر موافقت می‌کنید که می‌گویند بهتر است خانواده‌های آسیب دیده در سی و چند سال گذشته برای دادخواهی با همدیگر همراه شوند؟

کاملاً موافقم، اگر این اتفاق بیفتد یک نیروی عظیمی برای دادخواهی شکل می‌گیرد.

اگر زمانی دادگاهی علنی و عادلانه

تشکیل شود و مسئولان این جنایت‌ها محاکمه شوند نظر شما در مورد نحوه انجام دادگاه و مجازات آنها چیست؟

محاکمه عادلانه باشد و حداقل چند سالی به زندان بیفتند تا بفهمند خانواده زندانیان سیاسی چه کشیده‌اند و می‌کشند، هیچ وقت پادم نمی‌رود، آخرین روز ملاقات ما بود (البته ما نمی‌دانستیم آخرین ملاقات است!) بچه‌های زیر ۵ سال بعد از ملاقات ۱۰ دقیقه کابینی ما داخل می‌رفتند، آن روز مهرنوش هم دلش می‌خواست که پیش پدرش برود ولی آنها اجازه ندادند چون سنش بالای ۵ سال بود! من از پاسدارها خواستم که اجازه دهند که دختر من هم چند لحظه ای پیش پدرش برود اما آنها قبول نکردند، التماس کردم، گفتم: "مگر شما بچه ندارید؟ این بچه بعد از دو هفته آمده اینجا (ملاقات ما دو هفته یک بار بود) بگذارید نزد پدرش برود و او را بغل کند." اما این سنگدل‌ها یک کلام می‌گفتند: "نه!" به یکی از پاسدارها گفتم: "امیدوارم یک روزی شما را در این حال و روز ببینم!"

آیا می‌دانید که در ایران و سایر کشورها بسیاری موافق مجازات اعدام هستند و بسیاری دیگر از جمله مادران پارک لاله این مجازات را غیر انسانی می‌دانند؟ نظر شما در این مورد چیست؟

من با مجازات اعدام مخالفم، بلای که سر ما آمد نمی‌خواهم برای هیچ خانواده‌ای پیش بیاید، مجازات اعدام باید منسوخ شود.

آیا برای دانستن حقیقت و برقراری

عدالت با دیگر خانواده‌های آسیب دیده ارتباط برقرار کرده‌اید؟ به نظر شما پیگیری خانواده‌ها می‌تواند از تکرار جنایت جلوگیری کند؟

بله، ما تمام این بیست و پنج سال این ارتباط را داشتیم، وقتی صداهائی از گوشه و کنار جامعه برخاسته شود و خانواده‌ها برای حقوق از دست رفته شان اعتراض کنند و خواهان پاسخگویی مسئولان باشند حکومت متوجه می‌شود که با کشتن یک فعال سیاسی همه چیز تمام نمی‌شود!

به نظر شما برای دانستن حقیقت و برقراری عدالت همچنین برای جلوگیری از تکرار خشونت و جنایت چه کارهائی می‌توان انجام داد؟

باید جنایات صورت گرفته را افشا کرد و به گوش جهانیان رساند، در این صورت جلوی جنایات این چنینی گرفته می‌شوند، اگر کشتار سال ۶۷ بازتاب وسیعی پیدا می‌کرد شاید ما شاهد این همه جنایت پس از آن نمی‌بودیم، ما باید حق و حقوقمان را بشناسیم و خواسته‌هایمان را به عناوین مختلف مطرح کنیم و به نوعی فشار به حکومت بیاوریم و مردم هم نشان دهیم که برای رسیدن به خواسته‌هایمان باید پیگیر باشیم و تلاش کنیم، این حتماً نتیجه خواهد داد.

خانم خواهشی گرامی از این که برای کشف حقیقت با ما همراه شدید سپاسگزاریم.

این مصاحبه از سایت ایران گلوبال اخذ شده است.

بن بست دولت صادق کار



یادداشت سیاسی کار آنلاین

مجلس شورای اسلامی در روز چهارشنبه ۲۹ مرداد بی توجه به رای ۱۸ میلیونی مردم به تغییر و حمایت هزاران دانشجو و دانشگاهی از عملکرد وزیر علوم و اعلام مخالفت با استیضاح فرجی دانا، وزیر علوم و تحقیقات و فناوری در دولت روحانی، طرح استیضاح او را که توسط ۵۱ نفر از نمایندگان مخالف دولت ارائه شده بود به رغم دفاع مستدل ولحن آشتی جویانه فرجی دانا به هنگام دفاع از عملکرد ۹ ماهه اش و ابراز آمادگی برای هماهنگی بیشتر با مجلس با ۱۴۵ رای موافق، ۱۱۰ مخالف و ۱۵ ممتنع تأیید و او را از وزارت عزل کرد.

فرجی دانا به رغم محدودیت های فراوانی که از آغاز کار وزارتش با آن ها دست به گریبان بود، توانست با انجام پاره‌ای اقدامات اصلاحی در سطوح مختلف حمایت بخش قابل توجهی از دانشجویان و دانشگاهیان را جلب نماید. یکی از اقدامات فرجی دانا که سروصدای زیادی به پا کرد و خشم محافظه کاران افراطی و فاسد را علیه او بر انگیزت، رو کردن و افشای سند تخلف دولت پیشین در ارتباط با دادن بورسیه تحصیلی به تعدادی از منسوبین فاقد صلاحیت مسئولین حکومتی است. با این که اقدامات فرجی دانا در طی مدت کوتاه وزارتش بر آموزش عالی کمتر از حد نیاز آموزش عالی به اصلاحات است و با انتظار دانشجویان، دانشگاهیان و جامعه از دولت و وزیر فاصله زیادی داشت، ولی رقبای حکومتی دولت همین مقدار اقدامات مثبت و نحوه مدیریت وزیر علوم را نیز بر نتافتند و پس از احضار های مکرر وی به مجلس، پس از آنکه نتوانستند وزیر علوم را مطیع خود کنند، وی را از وزارت عزل کردند.

روحانی در واکنش به استیضاح، آن را حق مجلس خواند و از همه دعوت کرد به رای مجلس به برکناری وزیر علوم احترام بگذارند و بلافاصله محمد علی نجفی را که اکثر مخالفان حکومتی روحانی حتی بیشتر از فرجی دانا با وی مخالف اند، سرپرست وزارت علوم کرد و از وی خواست راه فرجی دانا را ادامه دهد و فرجی دانا را به سمت مشاور رئیس جمهور در آموزش عالی منصوب نمود. اسحاق جهانگیری مشاور رئیس جمهور نیز گفت: "حتی اگر ۱۰ وزیر علوم در این دولت تغییر یابند اما باز هم موضوع بورسیه های غیرقانونی پیگیری خواهد شد."

رای موافق اکثریت مجلس به طرح استیضاح که توسط جبهه پایداری تهیه شده بود مورد استقبال گسترده اکثر طیف های محافظه کار حکومتی مخالف دولت منجمه تعدادی از اعضا

فراکسیون "رهروان ولایت"، تحت هدایت علی لاریجانی که گفته می شود اکثریت نمایندگان میانه رو محافظه کار مجلس را شامل می شود و از بیشتر سیاست های دولت حمایت می کند، قرار گرفت.

برخی از سخنگویان سرشناس جریان موسوم به اقتدارگرا که از این پیروزی روحیه پیدا کرده بودند، عزل وزیر را کافی ندانستند و خواستار از بین بردن اصلاحات انجام شده در دانشگاه ها در دوره ۹ ماهه وزارت فرجی دانا و پاکسازی دانشگاه ها شدند و از روحانی خواستند وزیری را به جای فرجی دانا معرفی کند که کارهای وی را دنبال نکند.

موحدی کرمانی در نماز جمعه هفته گذشته، به بهانه برکناری وزیر علوم دولت را متهم به حمایت از جانی و قاتل نمود و گفت: "تفسیر غلطی که از اعتدال شنیده شد یکی از نقاط ضعف دولت بود.

اعتدال به معنای سازش، نرمش و دست به سر جانی و قاتل کشیدن نیست، بلکه نرمش و برخورد باید همراه هم باشند." روزنامه انتخاب از قول ناصر مکارم شیرازی نوشت: "باید مراقب نفوذی‌ها در دانشگاه‌ها بود، عموم نمایندگان وزیر فعلی را نپذیرفتند، وی هرچند کارهای خوبی هم داشت اما کارهای ناشایستی نیز در پرونده داشت، به وی فرصت اصلاح داده شد اما وی از این فرصت استفاده نکرد."

هواداران دولت و اکثر مخالفان استیضاح دلیل اصلی اقدام مجلس را نگرانی نمایندگان از روکردن پرونده بورسیه های تحصیلی منسوبین عده‌ای از نمایندگان مجلس و حکومت توسط فرجی دانا می دانند. فرجی دانا نیز خودش همین را گفته است. تأکید روحانی و نجفی بر پیگیری این پرونده پس از عزل وزیر علوم نیز این فرضیه را قوت می بخشد. مع الوصف اهداف استیضاح کنندگان همان طور که در درخواست آنان آمده فراتر از این هاست.

در این که فساد گسترده مانند سایر نهادها در میان مجلس و نمایندگان مجلس و جود دارد و عده‌ای از منسوبین قانونگذاران بطور غیر قانونی بورسیه تحصیلی گرفته‌اند، جای کوچکترین شک و شبهه ای نیست. اما بسیار بعید می نماید که همه ۱۴۵ نفر نماینده که به عزل وزیر علوم رای داده‌اند رای شان بخاطر نگرانی از افشاگری در این مورد بخصوص بوده باشد. رای عدم اعتماد به وزیر علوم دور از انتظار نبود.

بر خلاف باور خوشبینان، نه حضور و دفاع روحانی به هنگام استیضاح، نه دفاع خوب یا بد وزیر و نه تندرو بودن طراحان استیضاح، هیچ کدام نمی توانست مانع رای عدم اعتماد شود. کما این که دفاعیات قوی و مستند فرجی دانا و گزارش وزیر اطلاعات در مورد آرامش شدن محیط دانشگاه ها هم تغییری در موضع و آرای اکثریت مجلس بوجود نیاورد.

تصمیم برکناری قبلا در همان ستاد پر قدرتی که جهت ایجاد سازش و هماهنگی طیف های حکومتی مخالف دولت به منظور مسدود

کردن راه اصلاحات، حفظ اکثریت در مجلس آینده و پس گرفتن کنترل قوه مجریه شکل گرفت و تا کنون به دلیل رفتار تسلیم طلبانه دولت موفقیت های مهمی کسب نموده، گرفته شده است.

در مورد جانشین آینده وزیر علوم، نیز قریب به یقین همین بازی تکرار خواهد شد و در نهایت اگر قرار باشد یکی کوتاه بیاید، مطمئناً آن یکی نه مجلس، بلکه آن کسی است که از آغاز کار تا کنون در مقابل مجلس کوتاه آمده و هنوز هم از همه می خواهد به رای مجلس احترام بگذارند.

احترام به رای مجلس فرمایشی که از آغاز کار تا کنون سد راه اصلاحات شده و ارزشی برای آرای مردم قائل نیست معنی دیگری جز تسلیم طلبی ندارد.

خوشبینان طرفدار دولت معرفی محمد علی نجفی به سرپرستی وزارت علوم را نشانه تغییر رفتار و قاطعیت روحانی در مقابل مخالفان دولت ارزیابی می کنند، اما سابقه یک سال گذشته و برخورد دو پهلوی روحانی که از یک طرف اظهار احترام به مجلس می کند و از طرف دیگر شخصی را که می داند نظر مجلس نسبت به وی منفی تر از فرجی داناست به سرپرستی وزارت علوم منسوب می کند، جای چندی برای خوشبینی این خوشبینان باقی نمی گذارد.

وزیر آینده اگر همانند فرجی دانا باشد به احتمال قریب به یقین مجلس به او رای نخواهد داد.

اگر هم روحانی تسلیم فشار مجلس شود و فردی را معرفی کند که مطلوب مجلس باشد، این خود به معنی صرف نظر کردن او از سیاست و برنامه دولت در زمینه آموزش عالی خواهد بود.

نتیجتاً اعتدالیون که تصور می کردند با تعدیل مطالبات مردم و تشکیل یک دولت ائتلافی مرکب از محافظه کاران و اصلاح طلبان به اصطلاح معتدل و همراه کردن ولی فقیه با خودشان می توانند برنامه های اصلاحی شان را پیش ببرند و علت مخالفت حکومت و سرکوب جنبش اصلاحات و سبز را تندری شعارها و تندروی این جنبش ها می دانستند، در تجربه یک ساله شان در عمل ناکام ماندند و معلوم شد که حساب هایشان غلط بوده است و مشکل اصلی دستگاه حاکمه است که هیچ ارزشی برای رای مردم قائل نیست و حتی در شرایط بحرانی و فلاکت اقتصادی- اجتماعی که گریبانگیر مردم شده تن به اصلاحات محدود هم نمی دهد و برای حفظ قدرت از هیچ اقدامی فرو نمی گذارد.

با چنین اوضاع و احوالی دولت دو راه بیشتر پیش رو ندارد. مماشات و تسلیم، یا تمرد و تعرض با بر گرفتن نگاه از بالا و روی آوردن به جامعه مدنی. قراین موجود حاکی از آن اند که تمایل غالب در دولت همچنان متوجه راه حل نخست است.

دولتی کردن فعالیت رسانه ای

وابسته کردن روزنامه نگاری در "پیش نویس قانون سازمان نظام رسانه ای جمهوری اسلامی ایران"



علی صمد

یادداشت سیاسی کارآنلای

دست به، اما تصور نه از این پیش نویس بر می آید هدف طراحان این طرح حفظ و قانونی کردن کنترل مطبوعات و سانسور و جلوگیری از تشکل یابی مستقلانه روزنامه نگاران و در راستای جلوگیری از فعالیت و بستن دفترانجمن صنفی روزنامه نگاران ایران، چند ماه پس از آغاز دولت دوم محمود احمدی نژاد در سال ۱۳۸۸، با فشار وزارت کار و امور اجتماعی و به حکم سعید مرتضوی، دادستان وقت تهران است. در دهه های گذشته سیاری از رسانه ها بخاطر اعمال سانسور و کنترل دولت ها ممنوع و بسیاری از خبرنگاران و نویسندگان رسانه ها زندانی، خانه نشین یا مجبور به هاجرت از کشور خود شدند و در پرتو اختناق و سانسور جریان حاکم مملکت را غارت و فقر و فلاکت و انواع بحران ها را بر کشور تحمیل نمود. طبق اعلام سازمان گزارشگران بدون مرز، "در حال حاضر ۶۵ روزنامه نگار و وب نگار در ایران در زندان به سر می برند و ایران از این لحاظ در جمع پنج کشوری است که بیشترین شمار روزنامه نگاران زندانی را دارد. تنها در طی یک سال گذشته ۲۵ روزنامه نگار بازداشت و چندین روزنامه و نشریه دست کم بطور موقت توقیف شده اند. در طی فعالیت یک ساله دولت روحانی ۱۴ روزنامه و نشریه بطور موقت یا دائمی توقیف شده اند." در تمام این سالها با رسانه های منتقد همانند مجرمان برخورد شده است و چنان جو امنیتی بر فضای سیاسی کشور ایجاد کرده اند که نه فقط روزنامه نگاران، خبرنگاران و کارکنان رسانه ها، بلکه خانواده آنها نیز مورد آزار و اذیت، زیر فشار امنیتی و کنترل همه جانبه ارگان های امنیتی و انتظامی واقع شده اند.

حسن روحانی پیش از انتخابات در مبارزات انتخاباتی خود، وعده دفاع از آزادی بیان، رعایت حقوق شهروندی، حل و فصل مناقشه هسته ای، پایان دادن به تحریمها، رفع بحران اقتصادی، عادی سازی مناسبات با کشورهای خارجی، آزاد کردن زندانیان سیاسی، رفع حصر رهبران جنبش سبز، ایجاد فضای مناسب برای فعالیت تشکلهای و نهادهای صنفی و مدنی، افزایش دستمزد، ایجاد اشتغال و ... را به مردم داده بود. حسن روحانی در نخستین نشست خبری خود، در پاسخ به خبرنگار شرق که گفته بود "در این چند سال به جامعه روزنامه نگاران ایران خیلی سخت گذشته و در انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران - تنها خانه امید روزنامه نگاران - تا امروز قفل است، آقای روحانی شما امید را به ایران برگردانید و توقع روزنامه نگاران این است که تنها امید ما را به جامعه روزنامه نگاران برگردانید"، جواب داده بود: "من نه تنها آن انجمن را بلکه معتقدم هر انجمنی را طبق قانون باید فعال کنیم به دلیل این که این انجمن های صنفی ...

ادامه در صفحه ۶

اختصاص پیدا کرده است. بنا به این فصل مدت فعالیت هر دوره مجمع عمومی، شورای عالی و هیئت مدیره استانی چهار سال تمام است. به علاوه در این بخش یک هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات نیز پیش بینی شده است که اعضای آن از نهادهای حکومتی و دولتی هستند و تنها در دوره های بعد از دوره اول، دو نفر از فعالان حوزه رسانه به انتخاب شورای عالی سازمان نظام رسانه ای به این جمع می پیوندند.

فصل ششم پیش نویس به بازرسان این سازمان و فصل هفتم مربوط به "هیئت های رسیدگی به تخلفات حرفه ای" اختصاص دارد. طبق تعریف این فصل هیئت های رسیدگی به تخلفات حرفه ای به منظور رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه ای شاغلان رسانه ای در دو سطح بدوی و تجدید نظر مطابق مواد بعدی این قانون برای چهار سال تشکیل می شوند.

طبق تبصره این بند شورای عالی می تواند مسئولیت رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه ای چند استان را به یک هیئت بدوی محول واگذار کند که باز هم طبق این فصل اعضای این هیات بدوی بیشتر از سوی نهادهای حکومتی و دولتی تعیین می شوند. هیئت مربوطه دارای پنج عضو است که شامل "یک قاضی آشنا به حقوق رسانه به انتخاب رئیس دادگستری استان، دو عضو هیات مدیره سازمان استان به انتخاب این هیات، یک روزنامه نگار به انتخاب مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان و در نهایت یک روزنامه نگار به انتخاب شورای اسلامی شهر مرکز استان است". در این پیش نویس حق تشکل روزنامه نگاران به رسمیت شناخته نشده و در هیچ کدام از بندهای این پیش نویس ماده ای برای تشکل صنفی روزنامه نگاران از هر نوع آن وجود ندارد و روزنامه نگاران باید به عضویت این سازمان در آیند. در این پیش نویس صدور پروانه روزنامه نگاری به عهده این شورا که نزدیک به نیمی از اعضای آن از نمایندگان ارگان های دولتی و حکومتی هستند گذاشته شده که این خود امکان اعمال نفوذ بر روزنامه نگاران را افزون نموده است. این درست است که خبرنگاران و روزنامه نگاران باید پروانه حرفه ای داشته باشند، اما مرجع تشخیص و صدور پروانه انجمن صنفی است و نه دولت. دولت در این عرصه نباید دخالت کند و به نفعش هم نیست که بخواهد پروانه فعالیت کار حرفه ای را صادر یا لغو کند. تعیین مقررات ناظر بر حرفه روزنامه نگاری جز حقوق و وظایف تشکل های صنفی روزنامه نگاران است.

وضعیت انجمن صنفی روزنامه نگاران و کارکنان رسانه

کنترل مطبوعات و اعمال سانسور بر مطبوعات در تمام سال های پس از انقلاب تاکنون با شدت توسط حکومت اعمال گردیده و روزنامه ها و روزنامه نگاران بسیاری را به محاق سانسور و زندان کشانده است. انتظار روزنامه نگاران و عموم جامعه پایان دادن به سانسور و از میان برداشتن سانسور و به رسمیت شناختن استقلال روزنامه نگاری و حق تشکل روزنامه نگاران است و نه تداوم وضعیت

هفته گذشته پیش نویس طرحی در رابطه با نظام مند کردن فعالیت روزنامه نگاران با نام "پیش نویس قانون سازمان نظام رسانه ای جمهوری اسلامی ایران" مشتمل بر ۷۸ ماده در ۹ فصل انتشار علنی یافت.

این طرح بنا به خبر اعلام شده توسط دفتر مطالعات و برنامه ریزی رسانه ها تهیه شده است که تحت مسئولیت معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می باشد. ایده اولیه این طرح بطوری که گفته می شود همانند طرح نظام پزشکی و نظام مهندسی، از سوی سعید امامی پیشنهاد شده بود.

این طرح در دوره های مختلف مورد بازبینی واقع شد و سرانجام توسط مقامات امنیتی دولت به قصد اجرایی کردنش در دولت حسن روحانی بصورت پیش نویس در آمد.

ساختار طرح مذکور غیردمکراتیک است و با نیت تداوم کنترل دولت بر فعالیت های مطبوعاتی و روزنامه نگاران تدوین گردیده و تصویب این پیش نویس کنترل دولت بر رسانه ها را قانونی می کند و استقلال روزنامه نگاری را رسماً مخدوش می کند.

در ماده دوم از فصل اول پیش نویس این سازمان چنین تعریف شده است: "سازمان نظام رسانه ای جمهوری اسلامی ایران که از این پس در این قانون «سازمان» نامیده می شود، مؤسسه ای است حرفه ای، غیر دولتی، غیر انتفاعی و دارای شخصیت حقوقی مستقل که به منظور تحقق بخشیدن به اهداف و انجام وظایف مقرر در این قانون تشکیل می گردد". در این تعریف از "غیر دولتی" بودن این سازمان نام برده شده اما در فصل های بعدی بدلیل حضور و نقش مقامات دولتی و حکومتی در این سازمان، "غیر دولتی" بودن آن نقض می شود. زیرا ۷ نفر از ۱۵ نفر عضو شورای عالی این سازمان از سوی نهادهای حکومتی منصوب می شوند. این اعضا عبارتند از هشت نفر روزنامه نگار شامل سه نفر روزنامه نگار از روزنامه ها، یک روزنامه نگار رادیو-تلویزیونی، دو روزنامه نگار وب، یک روزنامه نگار-عکاس و یک روزنامه نگار نشریات محلی، نفر نهم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی یا نماینده تام الاختیار وی است و نماینده مجلس شورای اسلامی عضو هیئت نظارت بر مطبوعات، قاضی عضو هیئت نظارت بر مطبوعات، نماینده حوزه علمیه قم در هیئت نظارت بر مطبوعات، یکی از اساتید علوم ارتباطات و رسانه حداقل با رتبه دانشیاری به انتخاب شورای عالی انقلاب فرهنگی، رئیس کل سازمان نفراست دیگر هستند و نفر پانزدهم هم یک کارشناس خبره حوزه وب به انتخاب شورای عالی فضای مجازی است. فصل پنجم پیش نویس به چگونگی "انتخابات" این سازمان

دولتی کردن ...

ادامه از صفحه ۵

بهترین راه برای اداره مسایل جامعه است و اداره مسایل جامعه باید به دست خود صنف و انجمن حرفه‌ای و صنفی برگردد بنابراین تلاش‌ها را در این راه خواهم کرد". امروز بیش از یک سال از بقدرت رسیدن روحانی به ریاست جمهوری می‌گذرد و هنوز اقدام عملی مؤثری در جهت به اجرا در آوردن وعده‌های داده شده صورت نگرفته است. حسن روحانی در حرف، طرفدار آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و افزایش نقش و شأن خبرنگاران و روزنامه‌نگاران می‌باشد اما در عمل تاکنون شرایط فعالیت انجمن صنفی روزنامه نگاران با چهار هزار عضو و بیش از ۱۸ سال فعالیت را فراهم نکرده است. سالهاست که انجمن صنفی روزنامه‌نگاران به عنوان یک نهاد کارگری در سازمان بین المللی کار (ILO) و فدراسیون بین المللی ژورنالیستها (IFJ) و هم در دیارتمانی در سازمان ملل به ثبت رسیده است. با این وضعیت معاونت مطبوعاتی دولت بدنبال ایجاد شرایط برای فعالیت انجمن صنفی روزنامه‌نگاران نیست بلکه بیشتر در جهت تاسیس انجمن‌های موازی یا تقویت نهادهای صنفی دولتی را در دستور کار خود قرار داده است و قصد دارد مانند گذشته مانع فعالیت تشکل‌های صنفی و مستقل

توسط مزدبگیران گردد. علاوه بر موارد فوق فعالیت همه جانبه دیگری توسط برخی رسانه‌های اصولگرا انجام می‌گیرد تا بلکه انجمن صنفی روزنامه نگاران بصورت رسمی منحل شود. در این زمینه می‌توان از نامه ای انتشار یافته که منتسب به ۱۲۸۰ تن از خبرنگاران و روزنامه نگاران به حسن روحانی است نام برد که در آن خواسته شده بود از بازگشایی و فعالیت این انجمن صنفی روزنامه نگاران جلوگیری شود. همچنین در طول هفته‌ها و ماه‌های گذشته، صدا و سیما و دیگر رسانه‌های اصولگرا مانند فارس، تسنیم، کیهان، باشگاه خبرنگاران و ... اقدام به انتشار گفتگوهای با نمایندگان مجلس و بعضی شخصیت‌های اصولگرا کردند تا مانع از فعالیت این انجمن شوند. خوشبختانه کارکنان رسانه‌ها و اعضای انجمن صنفی و خود انجمن با نام خود بصورت جمعی به اشکال گوناگون در فعالیت و تلاشند که حسن روحانی را مخاطب قرار دهند که به وعده‌های خود عمل کند. آنها با نوشتن نامه‌های جمعی، مقالات، مراجعات به وزارت ارشاد و ارگان‌های دیگر و ... پیگیر مطالبات خود هستند. روزنامه نگاری در کشورهایی که حاکمیت قانون در آنجا مورد توجه و احترام است، رشد و توسعه می‌یابد. معمولاً مطبوعات آزاد به وسیله نهادهای ملی یا قوانینی مدون و عرفی مورد حمایت واقع می‌شوند. قوانین مذکور می‌بایست حداقل پشتیبان رسانه‌های خبری در برابر سانسور باشند و از گزارشگران و روزنامه نگاران برای کسب و

انعکاس اطلاعات حمایت کنند. حق دریافت و انتقال اطلاعات يك حق جهانی است و باید به دفاع از آن برخاست. متن "پیش‌نویس قانون سازمان نظام رسانه ای جمهوری اسلامی ایران" به صراحت مغایر با سیاست و وعده‌های اعلام شده آقای روحانی پیش و بعد از انتخابات است. البته این طرح توانسته نظر رسانه‌های وابسته حکومتی و امنیتی را بخود جلب و جذب کند اما تاکنون و طبق واکنش‌های بسیاری، طرح پیش نویس توانسته است نظر مثبت کارشناسان حرفه روزنامه نگاری را با خود همراه سازد. در واقع با این پیش نویس چارچوبی را درست کرده اند که تمام قدرت در اختیار انواع مسئولین ریز و درشت ارگان‌های حکومتی و دولتی قرار می‌گیرد. این بار پروژه سعید امامی برای تشکیل سازمان صنفی دولتی برای روزنامه‌نگاران، از طریق چهره‌های امنیتی کابینه روحانی بصورت پیش نویس تهیه شد. اگر در ادامه با وجود اعتراضات صورت گرفته طرح مذکور از طرف دولت روحانی بصورت لایحه در آید و به مجلس فرستاده شود و در آنجا به تصویب رسد، بعنوان لکه ای سیاه در کارنامه حسن روحانی ثبت خواهد شد. تصویب این طرح در مجلس شورای اسلامی، می‌تواند کارکرد روزنامه نگاری و حضور رسانه در ایران را کاملاً بیش از گذشته بصورت نمایشی و فرمایشی در آورد. این پیش نویس متحجرانه، ضد دموکراتیک، علیه فعالیت رسانه ای، علیه انتقال آزاد اطلاعات، علیه منافع و حقوق مردم و در خدمت حفظ سلطه استبداد حاکم می‌باشد. باید در برابر آن ایستاد و اعتراض کرد!

۲۸ مرداد ۱۳۹۳

لیست جانب‌باختگان ...

ادامه از صفحه ۸

۱۵۵ . محمد حیدری مقدم متولد ۱۳۳۵ / دستگیری ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ / اعدام مهر ماه ۱۳۶۰

منابع تنظیم لیست:

۱. روزنامه "کار" سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) شماره ۱۶۱ (چهارشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۶۷، دوم ژولای ۱۹۹۷)
۲. کتاب "کشتار ۶۷" - دکتر مسعود انصاری، چاپ واشنگتن دی‌سی آمریکا (۱۳۸۱ شمسی - ۲۰۰۲ میلادی)
۳. سایت "عصر نو"
۴. سایت "بیداران"
۵. سایت "بنیاد عبدالرحمن برومند"

ملاحظات:

۱. هیچ‌یک از آمارهائی که تاکنون در مورد جان‌باختگان فاجعه ملی منتشر شده، دقیق نیستند. بیشترین آماری که از اسامی جان‌باختگان به دست آمده است، از زندان‌های تهران است. هنوز آمار دقیقی از کشتارها در شهرستان‌ها در دست نیست.
۲. هنوز معلوم نیست چه تعدادی از کشته‌شدگان در گورستان خاوران تهران به خاک سپرده شده‌اند. تعداد گورستان‌های دسته‌جمعی هم مشخص نیست و اغلب آمارها بر اساس حدس و گمان است.
۳. آمارهای تعداد کشته‌شدگان زندانیان به تفکیک جنسیتی در دسترس نیست و معلوم نیست که چه تعداد از مجموع کشته‌شدگان، در هنگام دستگیری، هنوز به سن قانونی نرسیده بودند.
۴. تنها مرجع آمار کشته‌شدگان، "انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران" (پاریس) است که نام و مشخصات ۴۴۸۴ زندانی اعدام شده را به ثبت رسانیده است.

لیست جانباختگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در کشتار سال ۱۳۶۷ (فاجعه ملی)



در برابر خاطره تابناک شماری از
بهترین یارانمان که در کشتار
جمعی زندانیان سیاسی در سال
۱۳۶۷ (فاجعه ملی) به خاک
افتادند، سر فرود می‌آوریم!

وینان

دل به دریا افکنانند

به پای دارنده‌ی آتش‌ها

زنده‌گانی

دوشادوش مرگ

پیشاپیش مرگ

هماره زنده

از آن سپس که با مرگ

و همواره بدان نام

که زیسته بودند

که تباهی

از درگاه بلند خاطره‌شان

شرمسار و سرافکنده می‌گردد

احمد شاملو

۱. حبیب آذرآب

۲. حبیب آذرآز

۳. اصغر آراسته

۴. جمیل آرام

۵. حشمت‌الله آرین (امیر)

۶. اسد ابراهیمی

۷. همت ابراهیمی

۸. پیروز احیا (سیروس)

۹. سیروس ادیبی (غلامرضا)

۱۰. رضا اردلی

۱۱. میررحیم اسدالهی اصل‌زرخواه

۱۲. اسفندیاری

۱۳. علیرضا اسکندری (شاهپور)

۱۴. فرامرز اسکندری

۱۵. مرتضی اسلامی

۱۶. صمد اسلامی طاهری

۱۷. احمد اشراقی

۱۸. سیاوش اکبرزاده شکوهی

۱۹. حمزه الماسی

۲۰. ناصر الماسیان

۲۱. پرویز الهی

۲۲. احمد انصاری

۲۳. مجید ایرانی

۲۴. حمید ایوبی

۲۵. اصغر بابا اعلو

۲۶. بهمن باقرزاده

۲۷. بهمن باقری

۲۸. عمر برایی (مام علی)

۲۹. احمد بهتاش (نقلینی)

۳۰. اکبر بهزادپور

۳۱. شیدا بهزادی

۳۲. محمود بهکیش

۳۳. کمال‌الدین پاکدل حسن‌کیاده

۳۴. اسد الله پژمان

۳۵. علی‌نقی پوراحمدی

۳۶. اسماعیل پورمحمدی (حجت)

۳۷. حمید تاج‌الدینی

۳۸. جلیل جباری

۳۹. ناهید جابلی

۴۰. نادر حبیبی فولادکوه

۴۱. حمید حسینی

۴۲. اکبر حقیقی

۴۳. عبد‌العلی حقیقیان رودسری

۴۴. ناصر حلیمی‌اصل

۴۵. احمد حلیمی‌نژاد

۴۶. ناهید حوائجی

۴۷. محمدتقی خاشع

۴۸. تقی خان

۴۹. حسین خان‌بابا پور

۵۰. محسن خان‌باباپور

۵۱. محمد خان‌باباپور

۵۲. حسن خان‌بابائی

۵۳. منصور خاوران

۵۴. حمید خاورپور

۵۵. حمید خواجوی

۵۶. حمید خواجه‌پیری

۵۷. حمید خواجه‌گیری

۵۸. خشایار خواجه‌ان (فرامرز)

۵۹. عارف خلیفه‌زاده

۶۰. منصور داوران

۶۱. سهیلا درویش‌کهن (سرور)

۶۲. حسن دشت‌آرا (حسن شرق)

۶۳. محمد دریاباری

۶۴. فتح‌الله دیانت

ادامه در صفحه ۸

...

جاودان باد یاد قربانیان فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷

لیست جانباختگان...

ادامه از صفحه ۷

- | | |
|-------------------------------------|------------------------------|
| ۹۴. بهرام طاهری‌پور | ۱۲۵. حسن مسینی |
| ۹۵. سعید طباطبائی | ۱۲۶. صادق مصطفی |
| ۹۶. عبدالحسین | ۱۲۷. اصغر مصفا |
| ۹۷. بهزاد عبدالهی | ۱۲۸. تقی مصفاخان |
| ۹۸. منصور عسکری | ۱۲۹. مجتبی مطلع سراب |
| ۹۹. ناصر عطایی | ۱۳۰. احمد معینی‌قرائی |
| ۱۰۰. مهدی عماری | ۱۳۱. جلال مفتاحی |
| ۱۰۱. محسن غیاثوند | ۱۳۲. حمید منتظری |
| ۱۰۲. جهانگیر فتحی | ۱۳۳. عباسعلی منشی رودسری |
| ۱۰۳. جواد قائم‌آبادی | ۱۳۴. حسن میثمی لنگرودی |
| ۱۰۴. حسن قاسمی‌پور | ۱۳۵. اصغر مینا |
| ۱۰۵. حسن قاسم‌نژاد | ۱۳۶. کریم نادری |
| ۱۰۶. عباس قاسمی‌مولائی | ۱۳۷. مصطفی نجاری‌نژاد صلواتی |
| ۱۰۷. سعید کاظمی | ۱۳۸. جواد نظم‌آبادی |
| ۱۰۸. هوشنگ کامرانی‌میهنی | ۱۳۹. حسن نوربخش |
| ۱۰۹. کورش کیلاشکی | ۱۴۰. یدالله نوری‌فر |
| ۱۱۰. علیرضا کیایی | ۱۴۱. بهرام نیک‌آفرین |
| ۱۱۱. محمدرضا گلپایگانی | ۱۴۲. نازنین نیک‌اقبال |
| ۱۱۲. حسن گودرزی | ۱۴۳. توفیق وثوقی |
| ۱۱۳. خلیل لطف‌الله‌زاده | ۱۴۴. محمدجعفر وثوقی |
| ۱۱۴. حسن لنگرودی | ۱۴۵. محمدتقی همجوار |
| ۱۱۵. منیژه لنگرودی | ۱۴۶. کاظم همدانیان |
| ۱۱۶. ناطق لنگرودی | ۱۴۷. خلیل هوشیاری |
| ۱۱۷. انوشیروان لطفی | ۱۴۸. منصور یاقوتی |
| ۱۱۸. سیامک ملکی | ۱۴۹. بهمن یزدانی |
| ۱۱۹. عباس مالکی گومه‌دره | ۱۵۰. محمود یزدانی |
| ۱۲۰. سعید متین | ۱۵۱. حسام یگانه |
| ۱۲۱. امیرحسین مجیدی | ۱۵۲. غلامرضا یگانه |
| ۱۲۲. علیرضا محمدی کمیجانی | ۱۵۳. بهروز یوسف‌پور لزرجانی |
| ۱۲۳. بندعلی مراد پور دوشانلو (بندی) | ۱۵۴. داریوش یوسفی |
| ۱۲۴. محمد مرتضوی | ... |
| ۶۵. منصور دیانت | |
| ۶۶. محمدحسن دیانک‌شوری | |
| ۶۷. سیامک راستاک | |
| ۶۸. خسرو رحیمه‌شایان | |
| ۶۹. حسن رحیم‌پور | |
| ۷۰. حسین رحیمی‌پور | |
| ۷۱. حسن رحیمی‌رودسری | |
| ۷۲. حسن رحیمیان | |
| ۷۳. مهرداد رحیمیان | |
| ۷۴. احمد رضایی | |
| ۷۵. اکبر رضایی یگانه‌دوست | |
| ۷۶. محمد روشنایی | |
| ۷۷. سعید روغنی | |
| ۷۸. محمود زندی | |
| ۷۹. هوشنگ زندی | |
| ۸۰. سیامک شکوهی | |
| ۸۱. جعفر شمشاد | |
| ۸۲. خلیل شهبازی | |
| ۸۳. یدالله صادقی | |
| ۸۴. مجید صادقی | |
| ۸۵. اکبر صادقی‌بناب (سیامک) | |
| ۸۶. سیروس صارمی | |
| ۸۷. قامت صارمی (علی) | |
| ۸۸. کاوه صفا | |
| ۸۹. امیر هوشنگ صفاییان | |
| ۹۰. بیژن صفدریان | |
| ۹۱. علیرضا صلواتی خوش‌قلب (نادر) | |
| ۹۲. فرامرز صوفی سیاوش | |
| ۹۳. علی‌اصغر ضیغمی | |

پس از دستگیری شوهرم ، فهمیدم که حامله ام!



یک بار در دی ماه سال ۱۳۶۷ که پس از اعدام همسرم برای پیگیری و اعتراض به اعدام ها با دیگر خانواده ها جلوی دادگستری رفته بودیم بازداشت شدم، ما جلوی دادگستری تجمع کرده بودیم و از صبح آنجا بودیم، حوالی ظهر تعدادی از نیروهای بسیج و سپاه و اطلاعات به آنجا ریختند و ما را متفرق کردند، من با یکی از دوستانم به سمت پارک شهر رفتم اما دو مأمور در تعقیب ما بودند و در ضلع شمالی پارک جلوی ما را گرفتند و گفتند: "سوار شوید!" من گفتم: "سوار نمی شوم!" گفت: "به زور تو را می بریم!" گفتم: "هر کاری می خواهی بکن اما من با پای خودم نمی آیم!" اسلحه اش را در آورد، من باز هم گفتم: "سوار نمی شوم!" گفت: "پتو می اندازم روی سرت و می برمت!" دوست نازنینم گفت: "ولش کنید، این سه تا بچه دارد!" آن یکی آمد جلو (مثلا آدم خوبه) گفت: "خانم با شما کاری ندارند، سوار شوید، چند تا سؤال می کنند و بعد هم آزادتان می کنند!" بعد گفت: "شما سوار شوید، به شرافتم قسم نیم ساعت دیگر شما را آزاد می کنیم!!!" گفتم: "شما شرف هم دارید؟" دیگری آمد مرا بزند! خلاصه ما را سوار کردند و به دوستم هم گفتند: "شما هم سوار شوید!"

روزها به هوای بچه ها خودم را جمع و جور می کردم تا روحیه آنها را خراب نکنم اما شب ها آن قدر گریه می کردم که بالشم خیس می شد و نمی فهمیدم چه ساعتی از نیمه شب به خواب می روم!

اگر خودتان یا اعضای خانواده به طور مستقیم و غیر مستقیم قربانی خشونت دولتی شده اید لطفا موارد از جمله بازداشت، شکنجه، اعدام، قتل خیابانی، اخراج از کار و محل تحصیل، ممنوع الخروجی یا ترک اجباری کشور و را با تأثیرات آن بر زندگی خود و خانواده تان بیان نمایید:

محاکمه عادلانه باشد و حداقل چند سالی به زندان بیفتند تا بفهمند خانواده زندانیان سیاسی چه کشیده اند و می کشند، هیچ وقت یادم نمی رود، آخرین روز ملاقات ما بود (البته ما نمی دانستیم آخرین ملاقات است!)

همسر در سال ۶۷ اعدام شد، او فدائی خلق (اکثریت) بود که در تاریخ بیست و نهم شهریور ۱۳۶۵ دستگیر شد و به جرم فدائی بودن کشته شد، انسان های پاک و شریفی مثل او که دلشان برای مردم و کشور می تپید باید کشته می شدند تا راه برای عده ای خاص هموار شود! شوک بزرگی به ما وارد شده بود، آخر چرا؟ مگر او چه کار کرده بود؟! او که آن قدر مهربان و دلسوز بود و آزارش به یک مورچه هم نمی رسید؟ گردبادی سهمگین آمده و همه چیز را ویران کرده بود، تا مدت ها گیج و منگ بودم و نمی دانستم چه کار باید بکنم؟ بچه ها چه می شدند؟ کوچک هم که اصلا بابایش رو ندیده بود!

اگر زندانی داشته اید لطفا در مورد علت و نحوه بازداشت و شرایط بازجویی و زندان و دادگاه او بگوئید، تا چه میزان امکان آن فراهم بود که از نحوه بازجویی و محاکمه عزیزانتان باخبر شوید؟
وقتی همسر بازداشت شد (به عنوان یک مجرم مواد مخدر نه فعال سیاسی!) ما مدت ها خبر نداشتیم که در کدام زندان یا بازداشتگاه است، نگران بودیم، نگران سلامتی، تا سه ماه ملاقات نداشتیم، فقط چند بار تلفن کرد و هر بار می گفت: "جایم خوب است، نگران نباش!" اما نمی گفت کجاست، ما هیچ اطلاعی از محاکمه و بازجویی همسرم نداشتیم، زمانی که دادگاهی شد در ملاقات گفت که دادگاهی شده و به ۳ سال زندان محکوم شده است.

آیا تا به حال برای پیگیری آسیب های وارده به خانواده یا شرکت در مراسم یادبود کشته شده خود و دیگر آسیب دیدگان تهدید یا بازداشت شده اید؟

من چندین بار تهدید و بازداشت شده ام!

گفتگو با خانم معزز خواهشی به عنوان یکی از مادران و خانواده خواران که همسرش **کمال الدین پاکدل** در **کشتار گروهی زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳۶۷** در زندان اوین اعدام شد و به احتمال زیاد وی را در کانال های خواران مدفون کرده اند

اگر امکان دارد خودتان را معرفی کنید و از چگونگی آشنائیتان با مسائل سیاسی یا اجتماعی و شرایط زندگی خانوادگی در گذشته بگوئید:

من معزز خواهشی همسر کمال الدین پاکدل هستم، از دوره دبیرستان وارد مسائل سیاسی و اجتماعی شدم، آن زمان تحت تأثیر همسرم بودم، البته هنوز ازدواج نکرده بودیم، او دانشجوی دانشگاه تهران و تحت تأثیر جو سیاسی دانشگاه بود و من هم همراه او، دوتائی عاشق هم بودیم و به این کار هم عشق می ورزیدیم، خیلی دوران خوبی بود،

همسر در سال ۶۷ اعدام شد، او فدائی خلق (اکثریت) بود که در تاریخ بیست و نهم شهریور ۱۳۶۵ دستگیر شد و به جرم فدائی بودن کشته شد، انسان های پاک و شریفی مثل او که دلشان برای مردم و کشور می تپید باید کشته می شدند تا راه برای عده ای خاص هموار شود!

سه فرزند دختر به نام های **مهرنوش، آذرنوش و گلنوش** داریم، وقتی همسر دستگیر شد دختر بزرگم آماده رفتن به کلاس دوم ابتدائی بود، مانتو و شلوار و مقنعه و کیف نو خریده بود و خوشحال از این که دو روز دیگر به مدرسه می رود، ۲۹ شهریور بود که بابایش دستگیر شد و من نفهمیدم اولین روز مدرسه دخترم و روزهای دیگر چطور گذشتند، دختر کوچکم آذرنوش حدود سه سال داشت و خیلی وابسته به پدرش (بابایی) بود، بعد از دستگیری کمال سه ماه تمام در خواب جیغ می کشید و سراغ او را می گرفت اما در مورد سومین دخترم حتی خبر نداشتیم که حامله ام! دو ماه بعد از دستگیری همسرم فهمیدم که حامله ام و دنیا روی سرم خراب شد! چه کار باید می کردم؟ درمانده بودم! نه کار داشتیم و نه خانه، مستأجر بودیم،

باید جنایات صورت گرفته را افشا کرد و به گوش جهانیان رساند، در این صورت جلوی جنایات این چنینی گرفته می شود، اگر کشتار سال ۶۷ بازتاب وسیعی پیدا می کرد شاید ما شاهد این همه جنایت پس از آن نمی بودیم

ما را به کمیته پانزده خرداد بردند، چند ساعتی آنجا بودیم! بعد از بازجویی و تشکیل پرونده ما را به کمیته ای در جاده خواران بردند، ظاهراً دو مأمور مال آن کمیته بودند و سپس به کمیته وصال و یک شب آنجا بودیم! روز بعد ما را به اوین بردند و ده روز هم در اوین در انفرادی بودیم! هیچکس از اعضای خانواده ام خبر نداشتند که ما کجائیم، هر جا مراجعه کرده بودند به آنها گفته بودند: "ما چنین کسی نداریم!" حتی به اوین هم آمده بودند ولی پاسخی نگرفته بودند! چندین بار نیز با خانواده ام و با دیگر خانواده ها در خواران بازداشت شدم، فرزندانم نیز در این رابطه بسیار اذیت شدند، ما حتی یک بار هم نتوانستیم مراسم یادبود را بدون تنش برگزار کنیم و همیشه مشکل داشتیم، یک بار شهریور ۱۳۶۸ در خواران به طور دسته جمعی دستگیر شدیم و ما را با مینی بوس به کمیته خواران بردند، آن روز با سه دخترم رفته بودم، بچه ها کوچک بودند و از پاسدارها می ترسیدند، دختر وسطی من آن روز چنان ترسید که دیگه هیچ وقت به خواران نیامد و این روند هم چنان ادامه دارد!

به نظر شما چرا بسیاری از خانواده های آسیب دیده و خود آنها تمایل چندانی ندارند که در مورد رنج ها و زخم های خود بگویند و این دردها را در پستوی دل خود نگاه می دارند؟ ...

ادامه در صفحه ۱۰

پس از دستگیری ...

ادامه از صفحه ۹

دلایل زیادی دارد، آنهایی که جوانی در خانه داشتند می ترسیدند، یعنی حکومت آنها را ترسانده بود که اگر سکوت نکنند دیگر اعضای خانواده را می گیرند! این نقطه ضعف خانواده هاست که رژیم روی آن انگشت گذاشت و می گذارد، بعضی ها از موقعیت کاریشان می ترسند که اگر کارشان را از دست بدهند چگونه امرار معاش کنند و خیلی ها هم فکر می کردند حق اعتراض ندارند! البته در دهه ۶۰ که خفقان بیشتر بود و به جامعه القا می کردند که اینها منافق و کمونیست هستند خانواده ها مجبور بودند اعدام فرزندان را پنهان کنند و صدایشان درنیاید! ما مجبور بودیم در مدرسه فرزندان و در محل کار خودمان این مسأله را مخفی کنیم!

یک روز مدیر مدرسه دخترم که دوم راهنمایی بود (هفت، هشت سالی از کشتار سال ۶۷ می گذشت) مرا خواست، از من پرسید: "بابای آذرنوش چه کاره است؟" گفتم: "چطور؟" گفت: "می گوید پدرش معلم است!" من هم گفتم: "اگر زنده بود بهترین معلم می شد اما او مرده است!" و من برایش جریان کشته شدن شوهرم را توضیح دادم که چرا و چگونه اعدامش کردند! مدیر بهت زده مانده بود که چه بگوید، فقط گفت خیلی ناراحت شدم.

من انتظار دارم همان طور که از اسمش پیداست مدافع حقوق بشر باشند، فقط حرف نزنند و اعلامیه ندهند، متأسفانه آنها هیچ کاری برای ما نکردند، وقتی کشتار ۶۷ اتفاق افتاد من خیال می کردم تمام دنیا به این کشتار اعتراض می کنند و کلی انعکاس جهانی خواهد داشت اما این طور نبود و هیچکسی به داد ما نرسید!

به تجربه می دانیم زمانی که آسیبی به ما وارد می شود تمایل داریم افرادی که به ما آسیبی رسانده اند پاسخگوی اعمال خود باشند، شما چه راه هائی را برای پاسخگو کردن عوامل دولتی مناسب و مؤثر می دانید؟ شکایت قانونی یا افشاگری یا عوامل دیگر؟

قاعدتا همه آسیب دیدگان خواهان مجازات عاملان جنایت هستند، من نیز به نوبه خود می خواهم عاملان جنایت در یک دادگاه علنی جوابگوی اعمالشان باشند و هر دو (هم شکایت قانونی و هم افشاگری) را مناسب می دانم، منتهی افشاگری چون بازتاب عمومی دارد تأثیرش بیشتر است.

آیا در اعتراض به نقض حقوق شهروندی خود و خانواده به مراجع دولتی شکایت کرده اید و انتظاری از جمهوری اسلامی برای پاسخگویی و برقراری عدالت دارید؟

ما خانواده ها در سال های اول خیلی اعتراض کردیم، جلوی مجلس و دادگستری، دفتر سازمان ملل، زمانی که گالین دو پل به ایران آمده بود جلوی دفترش تجمع کردیم اما همیشه جواب ما چوب و چماق بود! جمهوری اسلامی هیچ حقی برای دگراندیشان قائل نبود و نیست! بنا بر این نمی تواند به عدالت رفتار کند.

از این که وقت و انرژی زیادی برای دفاع از حقوق بشر می گذارند کارشان قابل تقدیر است، در چند سال اخیر فعالیت های این گروه ها چشمگیر و ثمربخش بوده اند، الان می بینم که توجه نهادهای بین المللی حقوق بشر به این مسائل بیشتر شده است

آیا در اعتراض به آسیب های وارده به خود یا دیگر آسیب دیدگان در جمهوری اسلامی همراه بوده اید؟

من همیشه در کنار دیگر خانواده های آسیب دیده توانستم به نیازهای روحی و روانی خود برسم، ما سعی کردیم همیشه همراه هم باشیم و تا جائی که امکان داشت صدایمان را به گوش جامعه برسانیم، خانواده هائی که همدردند و تا حدی همفکر وقتی باهم باشند، مسائل و مشکلاتشان را باهم در میان بگذارند، در غم و شادی هم شریک باشند، به یک سری از نیازهایی که دارند نیز می رسند.

آیا در اعتراض به نقض حقوق شهروندی خود به سازمان ها و نهادهای بین المللی شکایت کرده اید؟ انتظارتان از این نهادها از جمله گزارشگران ویژه سازمان ملل، عفو بین الملل، فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر چه بوده و چقدر این انتظارات برآورده شده اند؟

ما بارها به سازمان های بین المللی نامه نوشتیم اما چون کانال های ما دستی بود مطمئن نبودیم که به دستشان می رسد، من انتظار دارم همان طور که از اسمش پیداست مدافع حقوق بشر باشند، فقط حرف نزنند و اعلامیه ندهند، متأسفانه آنها هیچ کاری برای ما نکردند.

وقتی کشتار ۶۷ اتفاق افتاد من خیال می کردم تمام دنیا به این کشتار اعتراض می کنند و کلی انعکاس جهانی خواهد داشت اما این طور نبود و هیچکسی به داد ما نرسید!

به عنوان یک خانواده آسیب دیده چه انتظاری از مدافعان حقوق بشر مستقل و سازمان های سیاسی ایرانی برای اعتراض به نقض حقوق بشر و حمایت از خود داشته اید و به چه میزان این انتظارات برآورده شده اند؟

از این که وقت و انرژی زیادی برای دفاع از حقوق بشر می گذارند کارشان قابل تقدیر است.

در چند سال اخیر فعالیت های این گروه ها چشمگیر و ثمربخش بوده اند، الان می بینم که توجه نهادهای بین المللی حقوق بشر به این مسائل بیشتر شده است.

من به همه رهروان راه آزادی و عدالت اجتماعی خسته نباشید می گویم و امیدوارم تلاش و زحمات آنها روزی نتیجه دهد، سازمان همسرم تقریباً متلاشی شده بود با این همه کشتارها را محکوم کردند ولی کار دیگری نکردند، البته چه کار می توانستند بکنند؟!

ما خانواده ها در سال های اول خیلی اعتراض کردیم، جلوی مجلس و دادگستری، دفتر سازمان ملل، زمانی که گالین دو پل به ایران آمده بود جلوی دفترش تجمع کردیم اما همیشه جواب ما چوب و چماق بود!

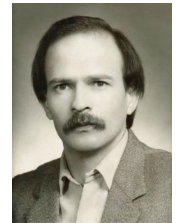
به نظر شما چه تفاوتی میان جنایتی که حکومت چهار سال قبل، ده سال قبل، بیست سال قبل و یا سی سال قبل انجام داده است وجود دارد و چرا برخی از مدافعان حقوق بشر ترجیح می دهند که از کشتار خیابانی سال ۸۸ و آسیب های وارده بعد از آن بگویند ولی از بازگوئی جنایت های حکومت در زندان ها، زیر شکنجه یا اعدام ها و ترورهای گذشته و به خصوص دهه شصت پرهیز می کنند؟

تفاوت در این است که کشتار در خیابان مانند سال ۸۸ حمایت های مردمی را همراه داشت اما کشتار در زندان آن هم در مقاطع دهه ۶۰ نه تنها حمایت مردم را نداشت بلکه آن را محکوم هم می کردند، بسیاری از افراد جامعه ما فکر می کردند این حق جوان های آن دوره بود که اعدام شوند و این که باید سکوت می کردی.

البته به نظر من جنایت، جنایت است اما این که در این زمان اتفاق می افتد غیر قابل توجیه است چون اکثر کشورهای جهان مسیر دموکراسی را طی کرده اند و جامعه بشری رشد بسیاری داشته است و هر جامعه ای نیازمند آرامش و صلح است نه کشتار و نا امنی، این که برخی از مدافعان حقوق بشر از بازگوئی جنایت های دهه شصت پرهیز می کنند چون کشتار دهه ۶۰ پر از رمز و رازهایی است که نمی خواهند این رازها گشوده شوند! ...

ادامه در صفحه ۳

دو ماه به آزادی شوهرم از زندان مانده بود که اعدام شد! *



خارج شوم و دو بچه خردسال دیگرم که نزد پدر و مادرم در کردستان بودند را ببینم، همه اینها برای ما از شکنجه خیلی بدتر بود، تکان نمی توانستیم بخوریم و مرتب بایستی می رفتیم توی کمیته و بازجویی می شدیم، این که چه کسی را دیدیم و چه کسی را ندیدیم!

همسرم در حالی که تنها دو ماه به آزادیش مانده بود را در سال ۶۷ در اعدام های گروهی کشتند، اسمش علی اصغر ضیغمی بود و دو سال حکم گرفته بود

زمانی که خبر اعدام همسرم را دادند چندین بار مرا برای بازجویی بردند و می خواستند که سکوت کنم! یعنی اینها همه جور ما را شکنجه دادند، آدم نمی داند از کدام یک حرف بزند؟!

مثل یک فیلم سینمایی است که هر دقیقه جلوی چشم آدم می آید و می رود، یادم است که در زمستان ساعت سه نیمه شب هنگامی که برف تقریباً دو متر در مهاباد در آذربایجان غربی باریده بود از کمیته زنگ می زند و می گویند که می خواهیم بیایم و تو را ببریم! بچه ها داشتند مثل بید به خود می لرزیدند و مادرم با زانوی شکسته و من هم سرگردان نمی دانستم چه بلایی به سرم می خواهند بیاورند؟

این قضایا هنوز جلوی چشم من است و فراموش نمی شوند زیرا بارها این کار را با ما کردند! بعد از آن که شوهرم را اعدام کردند برای چهلیم بچه ها به خاوران رفته بودیم، من را دوباره از راه خاوران گرفتند و یک هفته در زندان بودم، بچه های من دوباره بی سرپرست مانده بودند، یعنی واقعا آدم نمی داند از کجا شروع کند و از کدامش بگوید؟!

به قبل برگردم، من دبیر زبان در مدرسه راهنمایی بودم که از کار اخراج شدم، واقعا مجبور بودم سه شیفت کار کنم، خوشبختانه همسرم در شرکت مهندسی مشاور کار می کرد و خانه ای از طریق آن شرکت به او داده بودند، ...

ادامه در صفحه ۱۲

با غیر مستقیم قربانی خشونت دولتی شده اند؟ این خشونت ها چه تأثیری بر زندگی شما و خانواده شما داشته اند؟

ما شش خواهر و برادر هستیم، چهار خواهر و دو برادر، تقریباً همه قربانی خشونت دولتی شده ایم، خواهرم از دانشگاه اخراج شد، برادرم مجبور شد کشور را ترک کند، خواهر دیگرم لیسانسش را گرفت و سپس اخراج شد، خودم اخراج شدم، معلم راهنمایی بودم و فوق دیپلم داشتم، یعنی درست وقتی درسم را تمام کردم اخراج کردند در صورتی که تعهد خدمتی داشتم، برادرم نتوانست علیرغم قبولی تا چند سال برای رشته تخصصی بعد از پایان دوره عمومی پزشکی اقدام کند، سال ها نگهش داشتند و نمی گذاشتند وارد رشته تخصصی شود، یعنی ما به اشکال مختلف با این نظام جمهوری اسلامی دچار مشکل شدیم، شوهرم اعدام شد، خودم زندانی شدم و بچه های ما آواره شدند، خیلی است، نمی دانم از کدام بگویم، ما به طرز وحشتناکی از جمهوری اسلامی صدمه دیدیم.

بعد از آن که شوهرم را اعدام کردند برای چهلیم بچه ها به خاوران رفته بودیم، من را دوباره از راه خاوران گرفتند و یک هفته در زندان بودم، بچه های من دوباره بی سرپرست مانده بودند، یعنی واقعا آدم نمی داند از کجا شروع کند و از کدامش بگوید؟!

اگر خودتان یا اعضای خانواده به طور مستقیم آسیب دیده اید لطفا مواردی از حمله بازداشت، شکنجه، اعدام، قتل، خیابانی، اخراج از کار و محل تحصیل، ممنوع الخروجی یا ترک اجباری کشور و ... را با توضیح بیان نمایید

خانم برادرم حامله بود که من و او به زندان افتادیم، او فرزندش را در زندان اوین به دنیا آورد! برادرم فراری بود، همسر من در زندان بود و دختر کوچکم که یک سال و نیم داشت با من در بند ۲۰۹ در زندان اوین بود، بعد دو بچه من آواره در منزل پدر و مادرم شدند و آنها را به خوبی نمی شناختند، چون ما در تهران زندگی می کردیم و به زبان آنها آشنائی نداشتند، آنها کرد زبان بودند ولی من و شوهرم با آن که آذری بود فارسی صحبت می کردیم، وقتی این اتفاق افتاد بچه های من همزمان از نظر پدر و مادر بی سرپرست شدند.

بچه برادرم در زندان با مادرش زندگی می کرد و مادرش بر اثر فشار زیادی که در زندان به او تحمیل کرده بودند رگ دستش را بریده بود! من که از زندان بیرون آمده بودم با گذشت چند ماه هنوز اجازه نداشتیم از تهران

گفتگوی سایت مادران پارک لاله با خانم **مینا لبادی** به عنوان یکی از آسیب دیدگان خشونت های دولتی که همسرشان **علی اصغر ضیغمی*** نیز در **شهریور سال ۱۳۶۷** اعدام شد و احتمالاً در گورهای جمعی خاوران مدفون شده است:

اگر امکان دارد خودتان را معرفی کنید و کمی از خودتان و شرایط زندگی خود و خانواده بگویند

من مینا لبادی هستم، الان نزدیک ۵۲ سالم است، سه تا بچه بزرگ دارم که بزرگترینشان ۳۲ ساله و کوچکترین ۲۸ ساله است، دو دختر و یک پسر هستند، ما هم اکنون مقیم سوئد هستیم، از سال ۷۵ ایران که می شود ۹۷ اینجا ما به عنوان پناهنده وارد سوئد شدیم، من در رشته کودک و نوجوان فوق لیسانس گرفتم و در حال حاضر در مدرسه کار می کنم، بچه های من اینجا بزرگ شدند و پسرم ازدواج کرده و دو تا دخترهای من یکی کار می کند و یکی دانشجوی حقوق است.

چگونه با مسائل سیاسی یا اجتماعی آشنا شده اید؟

من در سال ۵۷ دیپلم گرفتم، برادر و خواهرم دانشجوی بودند و طبعاً ما تحت تأثیر آنها بودیم، خودمان هم جوان بودیم و خیلی دلمان می خواست که در جامعه فعال باشیم، ما جزو دانشجویان زمان انقلاب بودیم.

در واقع شما در رابطه با جنبش دانشجویی با مسائل سیاسی آشنا شدید؟

من قبل از زمان دانشجویی و قبل از انقلاب در آخرین سال زمان شاه وقتی

ما به اشکال مختلف با این نظام جمهوری اسلامی دچار مشکل شدیم، شوهرم اعدام شد، خودم زندانی شدم و بچه های ما آواره شدند، خیلی است، نمی دانم از کدام بگویم، ما به طرز وحشتناکی از جمهوری اسلامی صدمه دیدیم

داشتم دیپلم می گرفتم با مسائل سیاسی آشنا شدم چون برادر و خواهرم دانشجوی بودند.

چه افرادی از خانواده شما مستقیم

وحدت چپ

به سوی شکل دهی تشکل بزرگ چپ

دو ماه به آزادی...

ادامه از صفحه ۱۱

من بایستی اقساط آن را می پرداختم به همین خاطر شبانه روز کار می کردم تا بتوانم پول شوهرم را در زندان و خرج بچه ها و خرج این خانه را بدهم، یک پای من در تهران و یک پایم در مهاباد بود، هم اخراجی بودم و هم سیاسی، سابقه زندان هم که بود، هیچ کجا به ما کار نمی دادند و همه جا تحت تعقیب بودیم! هر کجا می رفتیم باید به آنها خبر می دادیم، چند ماهی من و دختر یک سال و نیمه ام باهم در سلول ۲۰۹ اوین زندانی بودیم، بعد دو سال زندان تعلیقی بریدند و ممنوع الخروج شدم و اجازه خارج شدن از شهر را هم نداشتیم! هر اتفاقی می افتاد به ما زنگ می زدند! شهر ما هم که کوچک بود و مجبور بودیم همه جوره جوابگو باشیم، از طرف دیگر شایعه پراکنی می کردند که ما با آنها همکاری می کنیم!

چند بار به خاطر این که یک شاخه گل برای مثلا پدرشان به همراه داشتیم به دستور حاجی کرلایی ممنوع الملاقات شدیم و من و بچه هایم این مسیر طولانی را با چشمان گریان برمی گشتیم.

چون هر پانزده روز یک بار باید خودمان را معرفی می کردیم و جاهانی که برای این کار می رفتیم مردم ما را می دیدند، همیشه بیست تا سؤال تکراری جلوی آدم می گذاشتند و زمینه برای شایعه پراکنی در مورد همکاری فراهم می شد در صورتی که وجود از این داستان ها بی خبر بود، هر بار که می رفتم با دعوا از آنجا بیرون می آمدم، آنها جو را نیز برای ما خراب کرده بودند، طوری نبود که از یک طرف آسیب دیده باشی، جمهوری اسلامی شوهرت را گرفته بود، بی خانمان و بیکار کرده بودند، سه بچه کوچک قد و نیم قد، یک و نیم، سه و نیم و پنج و نیم ساله روی دستم مانده بود، یک پدر بازنشسته، تمام اعضا خانواده فراری، یعنی واقعا زندگی وایلی بود! هیچ جا پناهی نداشتیم، باید چه می کردیم؟ زمانی که تو شهر خودمان زندگی می کردیم وضع ما خیلی بد بود چون هر اتفاقی می افتاد دوباره سراغ ما می آمدند.

زمانی که همسرم هنوز زنده بود و محکومیت دو ساله اش را در زندان می گذراند از طریق دادیاری اوین از ایشان وکالت نامه ای برای آن خانه که قبل از دستگیری از طریق شرکتش به نام او در آمده و می بایستی قسط های آن را هر ده ماه یک بار بپردازم گرفتم تا خانه از دستمان نرود و بتوانم با بچه هایم به تهران برگردم شاید کمتر مورد اذیت و آزار جمهوری اسلامی و آداب و رسوم

شهرمان واقع شویم، اگر این کار را نمی کردم خانه را از دستمان می گرفتند و به قول خودشان مصادره می کردند، به من دو سال تعلیق دادند و تا مدت ها ممنوع الخروج بودم و با چه مشکلاتی موفق به دریافت پاسپورتم شدم، البته نمی خواستم از کشور خارج شوم چون نه منبع مالی داشتم و نه جرات می کردم که با سه بچه کوچک قد و نیم قد در ترکیه و جاهای دیگر اسیر بمانم، نمی دانستم چه بلایی بر سرمان خواهد آمد؟ بعد از اعدام همسرم چند سالی در کردستان با والدینم زندگی کردیم و پا کار و تلاش زیاد در آنجا توانستم پول آپارتمان تهران را فراهم کنم و به تهران برگردیم و در آنجا هم تا شهریور سال ۱۳۷۵ زندگی کردیم و بعد پناهندگی سوئد را گرفتیم.

اگر افرادی از خانواده شما در سی و چهار سال گذشته توسط عوامل دولتی در جمهوری اسلامی کشته شده اند لطفا در مورد چگونگی و نحوه خبر رسانی به شما، نحوه تحویل گرفتن یا نگرستن جنازه، نحوه اطلاع یابی از محل دفن و چگونگی مدفون شدن او و این که امکان برگزاری مراسم آزادانه در گورستان یا در منازل داشته اید یا خیر، توضیح دهید

همسرم در حالی که تنها دو ماه به آزادیش مانده بود را در سال ۶۷ در اعدام های گروهی کشتند، اسمش علی اصغر ضیغمی بود و دو سال حکم گرفته بود، ما به جاهای زیادی از جمله منزل آقای منتظری، شورای عالی قضائی و رفتم تا از او خبر بگیریم، چون اصلا خبر نداشتیم که چه بلایی سر آنها آورده اند! آخرین باری بود که ملاقاتش کردم، فقط گفت: "مرا ببخش!" رنگش پریده بود، گویا آنها خودشان می دانستند که چه خبر است! دیگر چیزی به من نگفت و همان آخرین ملاقاتمان بود، من در مهاباد بودم و می توانستم هر یک ماه یک بار به ملاقاتش بروم در حالی که ملاقات ها هر

من فکر می کنم که اول اینها باید اقرار کنند که این بچه ها اعدام شده اند چون هنوز جمهوری اسلامی نمی گوید که ما کسی را اعدام کرده ایم! این برای من خیلی مهم است که بدانم همسرم را به چه جرمی اعدام کرده اند؟ مگر او دو سال حبس نداشته؟

پانزده روز یک بار بود، مجبور بودم هر بار ۱۶ ساعت رفت و ۱۶ ساعت برگشت این مسیر را با بچه های کوچکم برای پنج تا ده دقیقه ملاقات سفر کنم، چند بار به خاطر این که یک شاخه گل برای مثلا تولد

پدرشان به همراه داشتیم به دستور حاجی کرلایی ممنوع الملاقات شدیم و من و بچه هایم این مسیر طولانی را با چشمان گریان برمی گشتیم.

من هم برای اولین بار است که دارم در این مورد احساسم را بیان می کنم، اولاً خیلی از ما که بچه داشتیم سعی می کردیم که از بچه هایمان محافظت کنیم و نگذاریم بیشتر از این دچار آسیب های روانی شوند، من همیشه فکر کرده ام یک نفر بسوزد بهتر است تا چهار نفر بسوزند!

بعداً از طریق دوستانم خبردار شدم که تعداد زیادی از بچه ها را اعدام کرده اند، ما یک آشنایی داشتیم که شیخ بود، از طریق آشنایان دیگرمان توانستم به خانه اش برویم، او پرس و جو کرد و خبردار شدم که همسرم را اعدام کرده اند ولی نمی خواست خودش این خبر را به من بدهد، با من قرار ملاقاتی در میدان توحید با یک آخوند (فکر کنم آقای نیری بود چون من او را وقتی خودم را محاکمه می کرد دیده بودم و می شناختم) گذاشت، او به من خبر داد و گفت: "متأسفانه شما دیر اقدام کردید، آقای ضیغمی را چند ماه پیش اعدام کردند!" همان جا سر و صدا و داد و بیداد راه انداختم و مردم جمع شدند، فردای آن روز زنگ زدند و ما رفتم اوین، از ما یک بازجویی هفت، هشت ساعته کردند!

من با آنها بسیار جدی و گستاخ حرف زدم و با عصبانیت گفتم: "همسرم فوق داشت و قرار بود عملش کنند، به من گفته بودند به پدرش اجازه می دهند برای ملاقات پسرش به بیمارستان بیاید ولی این کار را نکردند!" ما ده بار هم رفتم و آمدم ولی فقط آه می کشیدند! بعد، دو سه بار از من بازجویی ده ساعته کردند! به من گفتند: "اجازه ندارید برای او مراسم بگیرید! اجازه ندارید به کسی بگوئید! اجازه ندارید اطلاعیه پخش کنید!" ولی در هر صورت ما مراسمی در منزل مادر شوهرم در تهران گرفتیم، دور تا دور ما پاسدار بود، مردم خیلی می ترسیدند که بیایند ولی من در مراسم بچه های خودمان که همه باهم اعدام شدند شرکت می کردم، رفتم لباس های او را گرفتم، بعد رفتم مهاباد، آنجا نمی توانست جلوی مردم را بگیرند، یک هفته مراسم داشتیم و تمام مردم مهاباد آمده بودند، در اورمیه هم مراسم گرفتیم، البته مدام به ما زنگ می زدند و تهدید می کردند!

آیا تا به حال برای شرکت در مراسم یادبود کشته شده خود یا دیگر آسیب دیدگان تهدید یا بازداشت شده اید؟

در آبان خبر اعدام شوهرم را به ما دادند، بعد از آن ما ...

ادامه در صفحه ۱۳

دو ماه به آزادی...

ادامه از صفحه ۱۲

شروع کردیم به گرفتن مراسم، مراسم ما مثل موارد عادی نبود، ما سرود می خواندیم و در مورد بچه ها صحبت می کردیم و یادشان را گرمی می داشتیم اما در منزل مادر شوهرم نتوانستم مراسم را این گونه برگزار کنم، مراسم شوهرم را هم با مراسم بچه های دیگر در خانه دوستان گرفتیم، متأسفانه مشکلات ما یکی دو تا نبود، هم از طرف خانواده همسر تحت فشار بودم و هم از طرف جمهوری اسلامی مورد عذاب و شکنجه واقع می شدیم، همان روز اول برادر شوهرم من را تهدید کرد که بچه ها را از من می گیرد، البته بعد از مراسم هیچ وقت برادرهای شوهرم خبری از برادر زاده هایشان نگرفتند!

یک چهل گروهی در خاوران برگزار شد، من از مهیاد برگشتم تهران و در آن شرکت کردم و ما را گرفتند و من یک هفته در زندان بودم، تقریباً سی تا سی و پنج نفر از مادران، زنان جوان و خواهران بودند که خیلی ها را آزاد کردند و ده، پانزده نفری ماندیم که ما را در کمیته شهر ری با زندانیان زن عادی و خودفروش یکجا حبس کرده بودند و این زنان ما را اذیت می کردند، دوباره ما را به کمیته کنار دانشگاه تهران بردند، یعنی این یک هفته پدر ما را درآوردند.

اگر زندانی داشته اید لطفاً در مورد علت و نحوه بازداشت و شرایط بازجویی و زندان و دادگاه او بگوئید، تا چه میزان امکان آن فراهم بود که از نحوه بازجویی و محاکمه عزیزانتان باخبر شوید؟

من خودم زندانی بودم، شب و روز کوهی از کاغذ جلوی ما می گذاشتند تا اسامی کسانی که با ما همکاری کرده اند را بگوئیم و جاسوسی‌شان را بکنیم! خوشبختانه من ارتباطم را با بچه های کردستان قطع کرده بودم و همه اش می گفتم: "من نمی دانم، کسی را نمی شناسم زیرا در تهران زندگی کرده ام!" یک روتینی بود که آدم باید یاد می گرفت که از اول تا آخر همان طور جواب دهد، کمتر دچار مشکل می شدیم ولی اگر کمی پاسخ ها پس و پیش می شد پدر آدم را در می آوردند! من و خانم برادرم در مهیاد باهم دستگیر شدیم، تقریباً یک ماه در سلول های انفرادی زندان مهیاد بودیم، آن موقع من هیچ دیدگاهی در مورد زندان نداشتم، وقتی ما را می بردند و می آوردند با چشمبند بودیم و گاهی روی آدم ها راه می رفتیم! من فکر می کردم اینها پاسدار هستند! خانم برادرم هم حامله بود، آنجا خیلی از ما بازجویی کردند و بعد ما را به اورمی بردند، یک هفته با بچه ام در سلولی نمودار در بالای توالی که جانور هم داشت حبس بودیم، از آنجا ما را به اوین بردند!

خانم برادرم همراه من بود و او را خیلی شلاق زده و شکنجه کرده بودند، من و شوهرم هر دو گفته بودیم که من اصلاً فعالیتی نداشته ام، بچه با من بود و آنها بیشتر شوهرم را می خواستند و من به عنوان یک خانم خانه دار معرفی شده

بودم ولی شوهرم را به حدی شکنجه کرده بودند که وقتی او را در دوهزار دیدم کف پاهایش سیاه سیاه شده بود و در سرش قلمبه هایی پر از آب دیده می شدند! هیچ جای سالم در بدنش نداشت، همین طوری دستش می لرزید و رنگش پریده بود، لاغر شده بود، وقتی پاهای آش و لاش او را که از شدت شکنجه از شکل خارج شده بود را می دیدم وحشت من را فرا می گرفت، به من به دروغ گفته بودند در هنگام انتقال از مهیاد به زندان سه هزار خودش را از اتومبیل به بیرون پرت کرده است! من از شوهرم پرسیدم، گفت: "حالا خانم؟ بعداً برایت می گویم!" او فقط به من رساند و گفت که تمام مسئولیت ها و فعالیت های تو را به گردن خودم انداخته ام، وقتی حرف می زنی مواظب باش! من با بچه ام بودم و بعد ما را از دوهزار به بند ۳۰۹ اوین بردند، روی دست و پاهای له و لورده راه می رفتیم! شنیدن صدای آهنگران نیز شکنجه دیگری بود! خدا لعنتش کند! تمام وقت، چه در ماشین و چه در بنایی که ما را می بردند و چه در اورمی که بودیم بایستی صدای او را تحمل می کردیم! هر وقت به یادم می آید بدنم به لرزه می افتد! وقتی من را دوباره برای دادگاه بردند سه بچه ام را با خودم برده بودم! **نیری و آقای اشرافی** که الان خیلی اسمش هست با یک ملای دیگر ده، پانزده تا اتهام به من زدند، بر اساس گفته آنها من هم دموکرات، هم ساواکی، هم کومله، هم فدائی، هم مجاهد و خیلی گروه های دیگر بودم! گفتم آخر یک آدم می تواند یک حزب داشته باشد، شما از کجا این همه اتهام به من می زنید؟ در آخر به من اعلام کردند به خاطر این که بچه های تو کوچک یک سال و نیم برایت می بریم و بقیه زندانت را باید در بیرون سپری کنی! من آزاد شدم ولی همسرم را دو سال دادند که دو ماه از آن باقی مانده بود و اعدامش کردند! خانم برادرم هم شش ماه در زندان بود، به او هم دو سال تعلیقی دادند که چون بچه کوچک داشت گفتند: "ازادت می کنیم ولی زندانی هستی!"

به نظر شما چرا بسیاری از خانواده های آسیب دیده و خود آنها تمایل چندانی ندارند که در مورد رنج ها و زخم های خود بگویند و این دردها را در پستوی دل خود نگاه می دارند؟

من هم برای اولین بار است که دارم در این مورد احساسم را بیان می کنم، اولاً خیلی از ما که بچه داشتیم سعی می کردیم که از بچه هایمان محافظت کنیم و نگذاریم بیشتر از این دچار آسیب های روانی شوند، من همیشه فکر کرده ام یک نفر بسوزد بهتر است تا چهار نفر بسوزند! بالاخره این وحشت و ظلمی است که جمهوری اسلامی برای من و بچه هایم به وجود آورده است، بچه های من را از نعمت داشتن پدر بی نصیب کردند و این بچه ها لازم نیست که با غم ها و غصه های ما خرد شوند، من با دوستانم هم که صحبت می کنم همین احساس را دارند ولی حالا که ما در خارج هستیم امکان این هست که پهلوی روانشناس یا مشاور امور اجتماعی بروی و در مورد تمام اتفاق هایی که برایت افتاده صحبت کنی و بتوانیم خودمان را آرام کنیم و در نتیجه تمام این اتفاق های اجباری بهتر هضم می شوند و آدم می تواند با کمی

تأخیر به زندگی روزانه برگردد، این موضوع برای من که دارم با شما صحبت می کنم کمی عادی تر شده است ولی برای دوستانی که هنوز در ایران هستند به این شکل نیست زیرا می ترسند دوباره دچار زندان شوند! شرایط بسته اجتماعی و اقتصادی ایران هم هیچ امکانی برای این خانواده ها به وجود نمی آورد که بتوانند آزادانه از غم ها، رنج ها و مسائلشان بگویند، زمانی که من در ایران بودم نمی توانستم به همسایه های خودم یا هیچکس دیگر بگویم که شوهرم اعدام شده است، حتی در مدرسه بچه ها نیز نمی دانستند که شوهر من اعدام شده است و همه اش می گفتم شوهرم در خارج است! من یک سخنرانی در مورد اتفاق هایی که برای یک زن پس از بازداشت همسرش پیش می آید داشتم، این که در زمان زندان، قبل از اعدام، پس از اعدام و تنها شدن چه مشکلاتی برایش پیش می آید و چه ظلمی جامعه به تو می کند، چه ظلمی دوستان و آشنایان می کنند و ناخودآگاه "زن تنها شدن" تابو می شود و تو دو آلتزناتو بیشتر نداری، یا بگریزی و از دید همه غایب شوی یا بمانی و مورد اتهام واقع شوی که این دقیقاً منظور جمهوری اسلامی است، اینجا ظلم هایی است که جمهوری اسلامی به تو می کند، یعنی آن قدر از همه طرف در فشار قرار می گیری که سعی می کنی برای رهایی از آنها سکوت کنی، به خصوص آنهایی که بچه دارند، تا بچه ها هر چه کمتر آسیب ببینند که این هم باز شکنجه ای دوباره است!

زمانی که من این سخنرانی را داشتم از آسیب های اجتماعی از طرف جامعه، از طرف خانواده، از طرف جمهوری اسلامی سخن راندم، البته سخنرانی من به زبان کردی بود، مردمی که آنجا بودند اظهار می کردند ما از این مسائل خبر نداشتیم! حالا فکر کن صدها هزار یا بیشتر هم در جامعه ایرانی زندگی می کنند، از مادر و خواهر و همسر که اینجا به خاطر این که دچار مشکلات بیشتری نشوند مجبورند این آسیب های وارده را در خود خفه کنند و این مشکلات، به خصوص ناراحتی های روحی که برای این خانواده ها پیش می آید را مخفی کنند، بیماری هایی که مبتلا می شوند همه اش به خاطر این است که نتوانسته اند مشکلاتی را که برایشان پیش آمده را بازگو کنند، این بازگوئی چند مزیت دارد، هم از نظر روانی تخلیه می شوی و هم احساس می کنی که صدای تو را دیگران هم می شنوند و با تو ابراز همدردی می کنند و این چیزی است که ما از آن محروم بودیم!

به تجربه می دانیم زمانی که آسیبی به ما وارد می شود تمایل داریم افرادی که به ما آسیبی رسانیده اند پاسخگوی اعمال خود باشند، شما چه راه هایی را برای پاسخگو کردن عوامل دولتی مناسب می دانید؟

من فکر می کنم که اول اینها باید اقرار کنند که این بچه ها اعدام شده اند چون هنوز جمهوری اسلامی نمی گوید که ما کسی را اعدام کرده ایم! این برای من خیلی مهم است که بدانم همسرم را به چه جرمی اعدام کرده اند؟ مگر او دو سال حبس نداشته؟ مگر خود حاکم شرع یا قاضی دادگاه برایش حکم نبریده؟ پس چرا دوباره او را محاکمه و اعدام کرده اند؟ به چه جرمی؟ بعد می خواهیم بدانم ...

دو ماه به آزادی...

ادامه از صفحه ۱۳

اینها را در کجا دفن کرده اند؟ می خواهیم بتوانیم خیلی راحت سر قبرش بنشینیم و دو کلمه با او حرف بزنیم، خیلی چراها هست که برای ما ناگفته است و آنها باید پاسخ دهند، بازجویی که در مهباد بود به من گفت او وصیت نامه دارد، چرا وصیت نامه اش را به من ندادند؟ من برگه فوتش را دارم، در آن نوشته "به مرض فوت" فوت نموده است! من باید بدانم این "مرض فوت" چه مرضی بوده که ما از آن خبر نداشتیم و شوهرم به این مرض مرده است؟!

آیا در اعتراض به نقض حقوق شهروندی خود و خانواده به مراجع دولتی شکایت کرده اید؟

زمانی که ما در ایران بودیم کسی جرأت نمی کرد حرفی بزند ولی ما همه جا رفتیم اما این که بخواهیم دادخواهی کنیم، نه، در ایران نکردیم چون هم امکانش را نداشتیم و هم می ترسیدم که دوباره من را دستگیر کنند و بچه هایم بی پدر که شده بودند بی مادر هم شوند! من را مرتب دستگیر می کردند، یعنی هر گونه مدرکی برای اینها کافی بود که دوباره به سر وقت من بیایند، هم پدر و هم مادرم پیر بودند و من کسی را نداشتم که از بچه هایم مواظبت کند، یعنی ما کسی را نداشتیم، خانواده شوهرم هم به کلی با ما (من و بچه هایم) قطع ارتباط کرده بودند، به خاطر این که بیشتر از این دچار مشکل نشوند و بتوانم پول در بیاورم که زندگی اینها را بچرخانم من نتوانستم این کار را بکنم.

آیا تا به حال برای پیگیری آسیب های وارده به اعضای خانواده خود تهدید و بازداشت شده اید؟

بله، گفتم پس از اعدام همسرم چند بار بازداشت شدم، ما می رفتیم تظاهرات می کردیم، سر خاکش می رفتیم، ما یک بار هم راحت به خاوران رفتیم چون همیشه پاسداران و خواهران رزین آنجا بودند و ما را تهدید می کردند، نمی دانم شکنجه چه نوعی دارد، حتما نباید فیزیکی باشد، اینها همه جور ما را اذیت کردند.

آیا در اعتراض به آسیب های وارده به خود یا دیگر آسیب دیدگان در جمهوری اسلامی همراه بوده اید؟

بله به طور مرتب، الان هم من با خانواده های اعدامی ۶۷ در ارتباط هستیم، ما تمام حرکت هایی که می کردیم گروهی بودند، یادم هست رفتیم و در مجلس بست نشستیم، رفتیم شورای عالی قضائی و آنجا کتک خوردیم و کتک هم زدیم! رفتیم قم، رفتیم جلوی اوین، در تمام این حرکت ها با همدیگر بودیم و الان هم با آنها در ارتباط هستیم.

آیا شما با این نظر موافقت می کنید: افراد آسیب دیده با هر گرایش سیاسی و اجتماعی که باشند خانواده ها حق دارند بدانند آنها چرا و چگونه کشته شده اند؟ چه کسانی در قتل آنها سهیم بوده اند؟ چرا جسد آنها را تحویل نمی

دهند؟ چرا در گورهای بی نام و نشان دفن می کنند و چرا حق برگزاری مراسم آزادانه را از خانواده ها سلب می کنند؟

بله، صد در صد موافقم، او شریک زندگی من و بی گناه بوده است و به خاطر نظری که داشته او را کشته اند، در کشورهایی که ما الان زندگی می کنیم آزادی بیان هست، آزادی افکار هست، آزادی تظاهرات هست، باید در ایران هم آزادی بیان و افکار باشد، همسر من هیچ وقت اسلحه در دستش نبوده که بگویم مثلاً رفته آدم کشته است، تازه اگر هم آدم کشته باشد بالاخره باید یک دادگاهی باشد، یک وکیل باشد، تمام اینها در اتاق های در بسته محاکمه شدند، بعد وقتی همسر من دو سال محکومیت داشت و دو ماه از آن مانده بود چرا اعدام شد؟ من باید بدانم علت آن چه بوده است؟ اصلاً چرا آنها را کشتند؟ چه کار کرده بودند؟ اینها نه در زندان آشوب کردند که بگوئیم آشوب کرده اند، چون آخرین باری که ما رفتیم اینها اعتصاب غذا کرده بودند، شنیده بودند که ما رفته ایم به شورای عالی قضائی و سر و صدا راه انداخته ایم، تظاهرات کرده ایم و فحش داده ایم و فحش خورده ایم و کتک خورده ایم، اینها کاری نکرده بودند، اگر وقتی بیرون بودند دست به اسلحه هم برده باشند در زندان اسیر دست آنها بودند.

یعنی وقتی که برایشان حکم بریده اند من باید بدانم که چرا اینها را کشتند و این تنها در مورد همسر من نیست، من دنبالش را خواهم گرفت و می ایستم، من برای تمام کارهایی که در مورد همسر، دوستانش و تمام آن بچه هایی که اعدام کردند جواب می خواهم، ما باید بدانیم کلاً در آن سال برای چه این کار را کرده اند؟ من همه مسئولان و دولت آقای موسوی را گناهکار می دانم، برای آن که هیچ وقت یک جریانی بدون اجازه دولت نمی تواند برود و یک فاجعه به این بزرگی را راه بیندازد و این همه جوان این مملکت را بکشند بعد آقای موسوی می گوید من خبر نداشتم! حتی من چند روز پیش خواندم با یک روزنامه ای مصاحبه کرده اند و گفته اند: "بله کار خوبی کردند که اینها را اعدام کردند!" حالا همه اینها برای ما دوباره شده اند پیر و پیغمبر و دوباره می خواهند همان کتافتکاری که در زمان خودشان به راه انداختند را به شکل دیگری راه بیندازند، من تمام اینها را مقصر می دانم، دولت آقای موسوی، رفسنجانی، خامنه ای، خمینی، اینها همه باید جواب پس بدهند، یعنی یک نفر این کار را انجام نداده بلکه مجموعه جمهوری اسلامی این کار را کرده است.

باید آدرس دقیق جایی که بچه ها را دفن کردند، علتش را و این که چه کسانی و چه زمانی این کار را کرده اند؟ تمام آنچه برای خانواده های دیگر مسأله است برای من هم مسأله است، ما باید بدانیم چرا با بچه های ما این کار را کردند؟ حتی نمی گذارند راحت مراسم بگیریم و نمی گذارند دوستان من به خاوران بروند، امسال به چند نفر زنگ زده و تهدیدشان کرده بودند، یکی **مادر لطفی** بود، دیگری **منصوره بهکیش** که دو روز قبل از جمعه هشتم شهریور که می خواستند مراسم بگیرند او را احضار و تهدید کردند که حق ندارید به خاوران بروید، با وجود تمام این تهدیدها باز خانواده ها رفتند ولی در خاوران را بسته بودند و نگذاشتند که داخل شوند! آخر یعنی چه؟ اینها از چه می ترسند؟ آنجا را

سیمان و بتون کرده اند و هیچ چیز برای ما نگذاشته اند، از چه می ترسند؟ این هویت ما بوده است که از ما گرفته اند، تا کجا می خواهند پیش بروند؟ ولی من فکر می کنم در هر صورت به عنوان اولین قدم اینها باید اعتراف کنند که این بچه ها را کشته اند.

به عنوان یک خانواده آسیب دیده چه انتظاری از جمهوری اسلامی برای پاسخگویی و برقراری عدالت داشته اید؟ اگر انتظاری داشته اید لطفاً توضیح دهید به چه میزان این انتظارات برآورده شده اند؟

من هیچ انتظاری از جمهوری اسلامی ندارم! یعنی جمهوری اسلامی آنی نیست ... که آرزوهای ملت خودش را برآورده کند، اگر می توانست این کار را بکند هیچ وقت این همه جوان این مملکت را نمی کشت، متأسفانه من از یک دیکتاتور هیچ وقت انتظاری ندارم و هیچ وقت هم باورش ندارم، فقط می خواهم که اعتراف کند، این انتظار را دارم که حتماً اعتراف کند، شماره قبر شوهرم را بدهد، علت مرگش را به من بدهد، جرمش را به من بگوید و این که چرا ما اجازه نداریم حتی سر خاک این بچه ها برویم؟

آیا در اعتراض به نقض حقوق شهروندی خود به سازمان ها و نهادهای بین المللی شکایت کرده اید؟

قبلاً از طرف کانون زندانیان سیاسی با من مصاحبه کردند، من خواهان دادخواهی بودم و شکایت من هم جزو آن شکایتی است که در همان تریبونال مطرح شد، بعد در آمریکا نیز مرجعی هست که الان نام آن را فراموش کرده ام، به آنجا هم شکایت کردم، البته دادگاه تریبونال سمبلیک بود و قدرت اجرایی نداشت ولی در هر صورت همین که جمهوری اسلامی مقصر شناخته شد خودش برای ما یک پیروزی است، این مثل یک سند و مدرک در تاریخ جمهوری اسلامی می ماند، متأسفانه آدم که به خارج می آید آن قدر مشغول رسیدگی به بچه ها، بازسازی خود و نیز شروع زندگی جدید از صفر می شود که وقت باقی نمی ماند، تا الان ما همه اش مجبور بودیم تحصیل کنیم و موقعیت خودمان را در جامعه جدید تثبیت کنیم ولی در حد توان مراجعه کرده ام و دنبال کار را گرفته ام.

به عنوان یک خانواده آسیب دیده چه انتظاری از نهادها و سازمان های بین المللی حقوق بشری از جمله: گزارشگران ویژه سازمان ملل، عفو بین الملل، فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر و غیره برای حمایت از خود داشته اید؟ اگر انتظاری داشته اید لطفاً توضیح دهید به چه میزان این انتظارات برآورده شده اند؟

آدم به عنوان آرزو خیلی انتظارات دارد که وقتی به مرحله عمل در می آید می بیند که همه اش فقط یک چیز فرمالیته بوده است!...

ادامه در صفحه ۱۵

دو ماه به آزادی...

ادامه از صفحه ۱۴

مثلا در گزارشی که آقای احمد شهید تهیه کرده بود نصف واقعیت ها را ننوشته بود و این باعث می شود که اعتماد آدم به سازمان های حقوق بشری کم شود، مثلا این همه زندانی سیاسی که در زندان های ایران هستند، این همه زنان کرد، مردان کرد که نه کسی می داند که در زندان هستند، نه یک بار ملاقاتی داشتند، نه یک بار خودشان رفته اند بیرون، یعنی اینها همه اش گم است! متأسفم فقط آنهایی که اسمشان در لیست سازمان های حقوق بشری است را پیگیری می کنند، این هم مثل یک بازی شده برای از ما بهتران، من خیلی متأسفم که دارم این را می گویم، خیلی خوشحالم که اینها از زندان آزاد شدند، مثلا خانم نسرين ستوده که حقوقدان است و در بیرون و در داخل این همه آشنا دارد و پیگیر کارش هستند ولی کسی مانند زینب جلالیان را چه کسی پیگیر است؟ آن شکنجه هائی که شده هیچ وقت با خانم ستوده قابل مقایسه نیست.

من هیچ وقت دلم نمی خواهد کسی را شکنجه کنند، یعنی مخالف شکنجه و اعدام هستم ولی چون اینها قشر کارگر فقیر جامعه ایران و جزو اقلیت هستند و بدتر از همه کرد هستند خیلی از آنها حرفی زده نمی شود، من چون خودم کرد هستم بیشتر در مورد کردها صحبت می کنم و در مورد بچه های دیگر هم چانه می زنم ولی ما درد مضاعف داریم، در کجای گزارش آقای احمد شهید از کشتار **قارنه** و **قلانان** اسمی برده شده است؟ ما چقدر زندانی کرد داریم؟ الان ۲۳ زندانی سیاسی کرد زیر اعدام هستند، متأسفم که چرا جوامع بین المللی، آقای احمد شهید اسمی از اینها نیاورده است؟ من زیاد به اینها اعتمادی ندارم! ما چقدر باید داد بزنیم؟ چقدر؟ من دیروز داشتم مطلبی را می خواندم و خون گیری می کردم که چرا باید فقط از ما بهتران امکانات برایشان فراهم شود ولی تمام آن گمنام ها در زیر شکنجه له می شوند، دارند اعدام می شوند! هیچکس حتی همین سازمان عفو بین الملل و حقوق بشر و آقای احمد شهید که این همه حلا، حلا می کنندشان برای مادر بهکیش که ۵ فرزندش را از دست داده که اتفاقا چه غم نامه ای هم فرستاده اسمی آورده نمی شود. من نمی دانم ما دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس را؟ واقعا چه چیز را باور کنیم؟ چه کسی دارد مشکلات آنها را که تحت ستمند و ستم دیده اند، زندانی هستند، شکنجه شده اند، اعدامیند یا زیر اعدام هستند پیگیری می کند؟ فکر نمی کنم زندان اوین فقط به اصلاح طلب ها ختم بشود، صدها جوان دیگر در زندان اوین هستند که حتی کسی نمی داند در آنجا هستند، در گوهردشت همین طور، در زندان های کردستان و اورمیه همین طور، اصلا وقتی اینها حرف می زنند تنها از زندان اوین حرف می زنند، از گوهردشت حرف می زنند، از زندان های دیگر ایران اصلا حرفی زده

نمی شود.

به عنوان یک خانواده آسیب دیده چه انتظاری از سازمان ها و مدافعان حقوق بشر و سازمان های سیاسی ایرانی برای حمایت از خود داشته اید؟ اگر انتظاری داشته اید لطفا توضیح دهید به چه میزان این انتظارات برآورده شده اند؟

انتظار داشته ام که حداقل یک بار هم که شده از سوی سازمانی که همسر من به آن تعلق داشته از فرزندانش دلجوئی می شد ولی دریغ از حتی یک کارت! انتظار داشتم که سازمانش پیگیر کار این بچه های اعدامی می شد که هنوز با گذشت سال ها از آن فاجعه انسانی هیچ اتفاقی نیافتاده است، انتظار داشتم که سازمان های حقوق بشری، جمهوری اسلامی را تحت فشار بین المللی قرار دهند تا از شکنجه و کشتار مردم دست بردارد و آزادی های ابتدائی که حق همه انسان هاست را بدهند، من انتظار حمایت از خودم را از هیچ جا ندارم ولی آرزو دارم که خانواده های قربانیان دهه ۶۰ و حتی بعد از آن، مورد حمایت روحی، اقتصادی و اجتماعی واقع شوند.

به نظر شما چه تفاوتی میان جنایتی که چهار سال قبل، ده سال قبل، بیست سال قبل و یا سی سال قبل انجام شده است وجود دارد؟ به عنوان مثال آیا کشتار خیابانی در سال ۸۸ با کشتن انسان ها به طرق دیگر از جمله در زندان زیر شکنجه یا اعدام و یا ترورهای حکومتی تفاوت دارد؟

همه شان مثل هم هستند، به نظر من جنایت در هر شکلی جنایت است و فرقی نمی کند، البته فکر می کنم حالا کمی مدرنتر شده اند چون نوشابه و به میان آمده است، حداقل قبل ها این چنین نبود که این طوری به پسرها و مردان تجاوز کنند، به خانم ها تجاوز می کردند ولی به مردان کمتر، نکته مهم این است که اینها همه برای آزادی، دموکراسی، حقوق انسان ها مبارزه کردند، یک دیکتاتور همه اینها را کشته و هر کدام جای خودشان را دارند.

آیا شما با این نظر موافقید که می گویند: "برخی از اعضای گروه های سیاسی مسلح بوده اند و برخی در ترور حکومتی ها نیز دست داشته اند و برای همین حکومت حق داشته آنها را وابستگان آنها را بکشد" اگر با این نظر موافقید آیا آنها حق نداشتند که در دادگاهی عادلانه و علنی محاکمه شوند و از خود دفاع کنند؟

من فکر می کنم هر کسی به اندازه کاری که می کند (یعنی در همه جای دنیا این طور است) باید در دادگاهی عادلانه محاکمه شود و مثل همه زندانیان در تمام دنیا وکیل مدافع داشته باشد که از آنان در وقت لازم دفاع کند، همسر من وقتی که برایش زندانی بریدند بعد با سه تا سؤال: "آیا مسلمان هستی؟ آیا به حزب، سازمانت اعتقاد داری؟ و آیا چه؟" او را اعدام کردند و این شیوه اعدام در تمام دنیا عجیب است! هیچ دادگاهی در دنیا این چنین تشکیل نشده که جمهوری اسلامی تشکیل داده است، البته آن دادگاه نبود و هیأت مرگ بود، فکر نمی کنم حکومت اجازه داشته باشد مردم را این چنین بدون دفاع بکشد، من خیلی ها را نیز می شناسم که اسلحه نداشتند و کشته

شدند، در کشتارهای خیابانی سال ۸۸ که کسی اسلحه نداشت، من موافق نیستم، دولت اجازه ندارد مردمش را این چنین بکشد.

به نظر شما چرا برخی از مدافعان حقوق بشر ترجیح می دهند از آسیب های وارده در سال ۸۸ بگویند و علاقه ای به بازگوئی جنایت های دیگر سال ها و به خصوص دهه شصت ندارند؟

البته باید این را بیابیم و تقسیم بندی کنیم که این مدافعان حقوق بشر چه کسانی هستند؟ اگر مدافعان حقوق بشر مثل ما هستند ما که تا ابد هم ساکت نمی شویم، ما هنوز هم داریم از جنایت های دهه شصت حرف می زنیم، اگر مدافعان حقوق بشر اصلاح طلبان و برخی مدافعان گروه سبز هستند فکر کنم شاید به ضررشان است که در این مورد صحبت کنند چون ابعاد این جنایت به حدی بزرگ است که مجبورند خودشان را که آن سال ها دست اندر کار بودند را زیر علامت سؤال ببرند، خوب اینها برای خودشان دارند مجادله می کنند، اینها کاری به ما ندارند چون در آن سال ها گروه های چپ بیشتر آسیب دیدند، البته مجاهدین هم خیلی زیاد بودند ولی آن سال ها گروه های چپ رسمی و غیررسمی فعالیت می کردند و همه را باهم بردند، جارو کردند، من فکر می کنم اینها همان اصلاح طلب ها هستند که جرأت نمی کنند از قدیم ها صحبت کنند چون خودشان با این گروهی بودند که این کشتار را راه انداختند.

به نظر شما این که برخی از خانواده ها و دادخواهان تلاش می کنند تا برای دانستن حقیقت گذشته را واکاوی کنند کار درستی است یا باید گذشته را به فراموشی سپرد و تنها به حال و آینده نگاه کرد؟

حتما آدم باید در گذشته کند و کاو کند چون گذشته ما تاریخ آینده است، این گذشته اگر دوباره بالا نیاید و رویش تحقیق نشود می تواند دوباره تکرار شود، این تاریخ جنایتی است که جمهوری اسلامی درست کرده است، این سی سال از تاریخ کشور ایران است و باید آیندگان آن را مرور کنند، به نظر من باید تحقیق شود، باید تمام عاملین شناخته شوند و مورد بحث قرار گیرند و پاسخگو باشند.

آیا شما با این نظر موافقید که می گویند بهتر است خانواده های آسیب دیده در سی و چهار سال گذشته برای دادخواهی با همدیگر همراه شوند؟

من موافق هستم، برای این که اولاً مشخص نیست چند نفر را در این سال ها اعدام کردند، اگر تمام این خانواده ها باهم متحد شوند و بیابند جلو، تازه یک آماری از تعداد کشته شدگان داده می شود و دلیلی می شود بر دروغگوئی جمهوری اسلامی که می گوید ما در آن سال ها کسی را اعدام نکردیم! کسی را زندانی نکردیم! کسی را شکنجه نکردیم!

یعنی این خانواده ها حتما باید باهم متحد شوند، وقتی ما باهم متحد نشویم کسی نمی خواهد از آنان حرف بزند و همین طوری متأسفانه موضوع دفن می شود، البته به نظر من شرایط در این چند سال خیلی تغییر کرده و ...

ادامه در صفحه ۱۶

و وقت می گذارید تا افشاگری کنید و صدای خانواده های آسیب دیده را برسانید خیلی ممنون هستم، من در حد امکان مطالبات را می خوانم و کارهایتان را می بینم که چقدر دارید تلاش می کنید، می خواهم از طرف خودم و خانواده هایی که جمهوری اسلامی به آنها آسیب های جدی وارد کرده است از شما تشکر کنم، فکر می کنم این روندی که شما در پیش گرفته اید بسیار مهم و مؤثر است و خانواده های دیگری هم اگر با کار شما آشنا شوند خیلی خوشحال خواهند شد و خیلی هم افتخار خواهند کرد، موفق باشید.

*زنده یاد علی اصغر ضیغمی از کادرهای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بود.

**این مصاحبه از سایت ایران گلوبال اخذ شده است.

بولتن کارگری شماره ۴۵

تحلیل هفته: ارتقای مبارزه کارگران علیه خصوصی سازی
از تجارب دیگران: حقوق اتحادیه ای در الجزایر - بخش سوم
از داخل: - تجمع بزرگ کارگران معدن بافق
- مرگ ۲۸۵ کارگر در دو ماه اول سال
- ۱۹۹۴ کشته در حوادث کار در کل کشور
- شرایط تبعیض آمیز کارگران بلوچ اخبار خارجی:
- کلمبیا، پایان اعتصاب معدنچیان
- کره جنوبی، اعلام اعتصاب کارگران "هیوندای"
- استرالیا، دست کارگران سکولار از تعلیم معنوی کوتاه

www.kar-online.com

آدرس پستی:

L.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۳۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtparkasse Köln-Bonn
IBAN: DE33 37050198 0022 442032
SWIFT-BIC: COLSDE33

تأثیری بر روی دانستن حقیقت و جلوگیری از تکرار جنایت داشته است؟

خیلی تأثیر دارد، خوشبختانه دیجیتالی شدن تمام دنیا باعث شده که خبرها سریعاً همه جا پخش شوند و مجال کشتار کمتری را به جمهوری اسلامی بدهند که این مثبت است و باعث شده که جمهوری اسلامی کمتر جنایت کند یا اگر جنایت می کند پنهانی انجام می دهد و مثل قدیم نمی تواند، من یادم است زمانی که ما در زندان بودیم من یک بار هم نتوانستم با خانواده ام تماس تلفنی داشته باشم ولی الان همه از زندان تماس می گیرند، اتفاقاً این خیلی عالی شده، باعث شده که حداقل جمهوری اسلامی کمی شرم کند! البته من نمی دانم اینها در پشت پرده باز چه کارهایی انجام می دهند اما در هر صورت باز جنایت کمتری می کنند، من یادم است وقتی با دخترم که یک سال و نیم داشت در سلول ۲۰۹ اوین بودیم این بچه هیچ چیزی نداشت، نه آب گرم می آوردند و نه شیر خشک که بخورد، الان که آن موقع را نگاه می کنم که چطور در دوهزار چادر به سر ما می کردند و با بچه در بغل از آن پله ها روی کوه لباس های خونی بالا می بردند و بایستی در عرض پنج دقیقه حمام کنی و خودت را بشوئی، اینها وحشتناکترین صحنه هایی بود که هم اکنون جلوی چشمانم هستند، الان خودم را مجازات می کنم که چرا گذاشتم این دخترم با من توک زندان بیاید؟ زیرا در مدتی که با من بود یک ذره غذا به این بچه نرسید!

به نظر شما برای دانستن حقیقت و برقراری عدالت چه کارهایی می توان انجام داد؟

افشاگری و بازگوئی حقایق آن چه بر ما رفته است، مراجعه به سازمان های حقوق بشر و سازمان های بین المللی، فشار آوردن به جمهوری اسلامی از طریق سازمان ملل به نظر من بسیار تأثیرگذار خواهند بود.

به نظر شما برای جلوگیری از تکرار خشونت و جنایت چه کارهایی می توان انجام داد؟

من فکر می کنم رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم دیکتاتور، آدمکش و ضد بشری است و هر کاری انجام دهی جنایاتش را، کشتارش و خشونتش را ادامه می دهد، زمانی خشونت و جنایت تمام می شود که این رژیم نابود شود، وقتی این رژیم برود و رژیم مردمی دیگری که بنیانش بر اصل دموکراسی و حقوق انسانی نهاده شده باشد جایگزین شود مردم با همکاری همدیگر دموکراسی را در جامعه پیاده می کنند و خشونت و جنایت هم کمتر اتفاق می افتد.

خانم لبادی گرامی از این که برای کشف حقیقت با ما همراه شده اید سپاسگزاریم، خواهشمندیم اگر نکته ای هست که تمایل دارید راجع به آن بیشتر بگوئید یا پیشنهادی دارید بفرمائید، امیدواریم که با همراهی شما بتوانیم در مسیر دادخواهی گام برداریم و به برقراری عدالت کمک کنیم
من از همه شما که زحمت می کشید و نیرو

دو ماه به آزادی ...

ادامه از صفحه ۱۵

این باعث خوشحالی است و این به دلیل کارهای مداومی است که همه با همدیگر داریم انجام می دهیم.

به نظر شما چه عواملی برای پاسخگو کردن مسئولان حکومتی مؤثر است؟ شکایت قانونی یا افشاگری یا عوامل دیگر؟

من فکر می کنم آدم باید از طریق سازمان ملل در سطح بین المللی عمل کند چون در ایران به چه کسی می خواهی شکایت کنی؟ همه سر و ته یک کرباس هستند، یعنی تو به چه کسی داری شکایت می کنی؟ من در آنجا کسی را قابل نمی دانم که به او شکایت کنم چون همه شان باهم این کار را انجام داده اند، من اعتقاد دارم که باید به سازمان ملل شکایت کرد.

اگر زمانی دادگاهی علنی و عادلانه تشکیل شود و مسئولان این جنایت ها محاکمه شوند نظر شما در مورد نحوه انجام دادگاه و مجازات آنها چیست؟

من فکر می کنم باید بسیار عادلانه باشد، آن کاری را که آنها با ما کردند نباید کرد، باید وکیل داشته باشند، بتوانند از خودشان دفاع کنند و با وجودی که من با اعدام مخالفم ولی واقعا می خواهم آدم هایی مثل مرتضوی یا ری شهری اعدام شوند، با وجود آن که مخالف اعدام هستم.

آیا می دانید که در ایران و سایر کشورها بسیاری موافق مجازات اعدام هستند و بسیاری دیگر از جمله مادران پارک لاله این مجازات را غیر انسانی می دانند؟ نظر شما در این مورد چیست؟

من خودم مخالف اعدام هستم، باید ریشه یابی شود، علل و عوامل انحرافات اجتماعی پیدا شود و چاره مشکل را بررسی کرد، مجازات اعدام فقط برداشتن صورت مسأله است .

آیا گفتگوهای که پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله انجام شده است را دیده اید؟ اگر بلی، لطفاً نظراتان را در مورد این نوع گفتگوها بگوئید، اگر پیشنهادی نیز برای ادامه آن دارید بفرمائید
کم و بیش دیده ام ولی دقیق نخوانده ام، زیاد اطلاع ندارم که بخواهم اظهار نظر کنم.

آیا برای دانستن حقیقت و برقراری عدالت با دیگر خانواده های آسیب دیده ارتباط برقرار کرده اید؟

بله من از طریق تلفن و اینترنت با دوستانم در ارتباط هستم و باهم در این موارد بحث می کنیم، من اعتقاد دارم وقتی گفتگو و ارتباط برقرار شود صداها در مورد دادخواهی هر چه بیشتر بلند می شوند.

به نظر شما پیگیری خانواده ها چه

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com